

جبهه دمکراتیک ضدامپریالیستی و ملزومات تشکیل آن

(راه کارگر زیر پوشش شعار جبهه درصدد ائتلاف با چه کسانی است؟)

اشرف دهقانی

از انتشارات چریک های فدایی خلق ایران ۱۳۶۷

در جامعه تحت سلطه ایران، جایی که تمام طبقات و اقشار ستمدیده در مقابل امپریالیسم و سرمایه داران وابسته به آن به عنوان دشمن مشترک خویش صف آرائی کرده و در نابودی این دشمن دارای منافع مشترکی می باشند، و در حالی که هیچیک از طبقات و اقشار خلق به تنهایی قادر به پیشبرد امر انقلاب، نابودی دشمن و تأمین منافع طبقاتی خویش نیستند، مسئله اتحاد تمام نیروهای انقلابی در مبارزه برعلیه امپریالیسم و سگان زنجیریش همواره به عنوان ضرورتی مبرم مطرح بوده و باعث آن شده است که مسئله تشکیل جبهه دمکراتیک و ضدامپریالیستی مورد برخورد نیروهای مبارز درون صف خلق قرار گیرد.

ولی در حالی که الزاماتی عینی، تشکیل جبهه دمکراتیک و ضدامپریالیستی را جهت سازماندهی بهتر و وسیع تر مبارزه ضروری و اجتناب ناپذیر می سازد و هم از اینرو باید برخورد مسئولانه ای نسبت به آن صورت بگیرد، گاه دیده می شود که نیروهای سیاسی چندی بدون این که واقعا ضرورت و اهمیت تشکیل جبهه را درک کرده و با بررسی و ارزیابی دقیق شرایط، امکان تشکیل آن را در مقطع زمانی مشخصی تشخیص داده باشند و یا حتی بدتر بدون این که واقعا در صدد تشکیل جبهه دمکراتیک و ضدامپریالیستی باشند، شعار چنین جبهه ای را مطرح کرده و خواستار تشکیل آن شده اند. واضح است که چنین نیروهایی قبل از اینکه هدف اتحاد نیروهای انقلابی و پیشبرد امر انقلاب را در یک جبهه واحد در نظر داشته باشند، شعار جبهه واحد را در خدمت پیشبرد مقاصد سیاسی خاص خویش مورد استفاده قرار می دهند. اتفاقا در جنبش ما آن نیروهایی ظاهرا بیش از دیگران به یاد اتحاد نیروهای مبارز افتاده اند که پیش از آن با اقداماتی غیرانقلابی سد راه اتحاد نیروها گشته اند. در این زمینه تجربه مجاهدین مارکسیست شده در سال ۵۴ جالب توجه است. همه به یاد دارند که آن ها چگونه درست در زمانی که با اقدامات غیرانقلابی معروف خود ضرباتی به امر اتحاد نیروهای درون صف خلق وارد آورده بودند، با جنجال و هیاهوی تمام از ضرورت اتحاد نیروهای انقلابی و "جبهه واحد" داد سخن می دادند!

در حال حاضر مدتی است که حزب دمکرات گُردستان ایران پرچمدار تشکیل "جبهه" گشته و به دنبال آن بعضی نیروهای مدعی مارکسیسم نیز که پیش از این به هنگام رده نویسی برعلیه تئوری مبارزه مسلحانه اتفاقا بارها و بارها به اصطلاح ثابت کرده بودند که ایده تشکیل جبهه انقلابی و ضدامپریالیستی قبل از ایجاد حزب طبقه کارگر ایده ای انحرافی و پوپولیستی است و گویا چریک های فدائی خلق با اعلام این که حزب طبقه کارگر در شرایط جامعه ما از درون یک جبهه دمکراتیک و ضدامپریالیستی نطفه بسته و رشد می کند، بی اعتقادی خود را به پرولتاریا و به ضرورت تشکیل او نشان می دهند، اکنون ظاهرا به ضرورت تقدم جبهه بر "حزب" پی برده و خواهان تشکیل آن گردیده اند. ما بدون این که وارد این بحث شویم که طرح شعار جبهه، چه از طرف حزب دمکرات (۱) و چه به دنباله روی از او از طرف جریانات سیاسی دیگر، تا چه حد واقعی و جدی است و چه اهدافی را تعقیب می کنند، سعی می کنیم با تشریح نقطه نظرات خود در مورد جبهه دمکراتیک و ضدامپریالیستی و ضرورت حتمی آن برای پیشبرد امر انقلاب، نشان دهیم که نیروهای فوق الذکر به واقع خواهان چه نوع جبهه ای هستند و چگونه علیرغم تمام ادعاهایشان قادر به تشکیل یک جبهه انقلابی که حقیقتا تمام نیروهای مبارز را در خدمت پیشبرد امر انقلاب قرار دهد، نمی باشند.

با گسترش نفوذ امپریالیسم در تمامی شئون اقتصادی، اجتماعی و سیاسی جامعه ما که به ایجاد و قوام سیستم سرمایه داری وابسته در ایران انجامیده، نه فقط طبقه کارگر بعنوان دشمن آشتی ناپذیر امپریالیسم و هر نوع سیستم سرمایه داری در مقابل آن قرار گرفته، بلکه قشرهای وسیع خرده بورژوازی شهر و روستا نیز به مضاف با امپریالیسم و سرمایه داران وابسته کشیده شده اند. بورژوازی وابسته به عنوان طبقه استثمارگر مسلط بر تولید، در عین حال پایگاه استثمار تمام خلق و غارت منابع طبیعی کشور از طرف امپریالیسم می باشد و هم از اینرو علاوه بر طبقه کارگر، دهقانان و خرده بورژوازی شهری نیز در نابودی این طبقه که مفهوم قطع سلطه امپریالیسم را در میهن ما خواهد داشت، ذینفع اند و از آنجا که نه نابودی مالکیت خصوصی بطور کلی بلکه خلع ید از بورژوازی وابسته هدف عاجل این مرحله از انقلاب می باشد، لذا در این مرحله دهقانان و خرده بورژوازی شهری متحد طبقه کارگر محسوب می شوند. این حقیقت وجه دیگری هم دارد.

علیرغم تضاد منافع دهقانان و خرده بورژوازی شهر با امپریالیسم و بورژوازی وابسته به آن و علیرغم فشار دائم التزایدی که از طرف سیستم اقتصادی- اجتماعی موجود به آنان وارد شده و باعث ذلت و خانه خرابی ایشان می باشد، معذالک نه دهقانان و نه خرده بورژوازی شهری در مبارزه برعلیه بورژوازی وابسته و سیستم موجود قاطع نیستند. آنها

بدلیل موقعیت طبقاتی خویش یعنی قرار گرفتن بین بورژوازی و طبقه کارگر دارای موضع دوگانه اند و همین موضع و خیال پردازیه و توهمات ناشی از آن، آنها را برای انحراف از مسیر مبارزه ضدامپریالیستی مستعد ساخته است. از اینرو انرژی ضدامپریالیستی آنان تنها هنگامی تماما در کانال درست یعنی در جهت قطع سلطه امپریالیسم و نابودی سیستم موجود قرار می گیرد که طبقه کارگر آنان را تحت رهبری خود درآورد. در ضمن به لحاظ آن که خرده بورژوازی (چه دهقان و چه غیرآن) به دلیل شرایط مادی تولید خود نمی تواند یک نیروی مستقل سیاسی را تشکیل دهد. لذا قرارگرفتن دهقانان و خرده بورژوازی شهری ایران تحت رهبری طبقه کارگر، جهت تحقق خواست های طبقاتی خویش، امری است الزامی. بنابراین، نیاز این طبقات میانی به طبقه کارگر در پیکار برعلیه دشمن اصلی خویش حقیقتی است انکارناپذیر که از واقعیات عینی و ضرورت های انقلاب منتج گردیده است.

ولی در رابطه با طبقه کارگر: این طبقه اگر چه در مبارزه برعلیه بورژوازی وابسته و سیستم سرمایه داری موجود قاطع و پی گیر می باشد، ولی او نیز به نوبه خود برای رسیدن به هدف و تأمین منافع خود به کمک اقشار و طبقات دیگر و عمدتا به یاری دهقانان نیازمند است. درست است که تأمین منافع پرولتاریا اساسا در مبارزه با سرمایه و در یک انقلاب سوسیالیستی امکانپذیر می باشد، ولی از آن جا که رهایی این طبقه در رهایی تمام اقشار و طبقات خلق از قید هرگونه ستم و استعمار امپریالیسم نهفته است و از آن جا که شرایط مناسبات اقتصادی و اجتماعی حاکم انجام آن وظایف معوق بورژوازی را- در حالی که انجام آن وظایف برای ترقی جامعه ضروری می باشد- در مقابل طبقه کارگر می نهد و همچنین به لحاظ ممانعت اختناق ناشی از حاکمیت امپریالیستی به عنوان نتیجه ناگزیر سیستم سرمایه داری وابسته از رشد آگاهی و تشکل طبقه کارگر و ضرورت شرایط دمکراتیک که مبارزه طبقاتی هرچه آزادانه تر و آشکارتر در آن جریان یافته و موجب پرورش انقلابی طبقه کارگر، آگاهی و تشکل او گردد، طبقه کارگر الزاما باید با دیگر اقشار و طبقات تحت ستم امپریالیسم متحد گشته و با اعمال هژمونی بر آنان مرحله انقلاب دمکراتیک را به پایان برساند.

در واقع طبقه کارگر بدون پاسخگوئی به حوائج و نیازهای یک مبارزه دمکراتیک و ضدامپریالیستی که تمام اقشار و طبقات ذینفع در این مبارزه را دربر گرفته و هدفش قطع سلطه امپریالیسم از تمام شئون اقتصادی، اجتماعی و سیاسی جامعه و استقرار دمکراسی در آن می باشد، قدمی نیز نمی تواند به جلو بردارد. در حالی که با برداشتن همین گام و تأمین پیروزی انقلاب که از نقطه نظر پرولتاریائی با توجه به عنصر سوسیالیستی این انقلاب یعنی خلع پد از بورژوازی وابسته و تأمین هژمونی پرولتاریا بر متحدین خویش به مفهوم استقرار دولتی متشکل از تمام اقشار و طبقات شرکت کننده در انقلاب به رهبری طبقه کارگر است، شرایط لازم برای انقلاب سوسیالیستی به وجود می آید. بدون شک با استقرار یک دولت دمکراتیک به رهبری طبقه کارگر در جامعه (جمهوری دمکراتیک خلق) دمکراسی و شرایط کاملا آزادی که طبقه کارگر برای تشکل هرچه بیشتر خود نیازمند آن است، ایجاد خواهد شد.

بنابراین در حالی که بنا به ضرورت های تاریخی، سگان انقلاب جامعه ما به دلیل قاطعیت طبقه کارگر در مبارزه برعلیه امپریالیسم و بورژوازی وابسته و به دلیل دمکراتیسم پی گیر او در دست این طبقه می باشد و هم اوست که می تواند و باید با رهبری خود انقلاب را به پیروزی رهنمون سازد. ولی در عین حال این هم واقعیتی است که طبقه کارگر بدون یاری دیگر طبقات و اقشار خلق و به خصوص بدون اتکاء به دهقانان نمی تواند به اهداف نهائی این انقلاب نائل آید.

در این جا دو مسئله دیگر قابل طرح و بررسی است. اول شیوه اصلی مبارزه که چه طبقه کارگر و چه طبقات دیگر تنها با توسل به آن قادر به پیشبرد اهداف انقلابی خود می باشند و دیگری مسئله تشکل طبقه کارگر که بدون آن امکان رهبری انقلاب توسط پرولتاریا وجود ندارد.

در مورد شیوه اصلی مبارزه، این امر بدیهی است که برای مبارزه علیه دشمن اشکال و شیوه های گوناگونی به کار می رود و هیچ وقت مبارزه صرفا به یک شکل محدود نمی گردد. ولی این هم مسلم است که در هر جامعه ای انقلاب عمدتا با پیشبرد شکل خاصی از مبارزه پیش می رود. در این رابطه مسئله برای ما به این صورت مطرح است. مسئله اصلی انقلاب کسب قدرت سیاسی است و برای این منظور الزاما باید نیروهای سرکوب دشمن را درهم شکست. در جامعه ما کار درهم شکستن نیروهای سرکوب دشمن یعنی ارتش امپریالیستی و زوائد آن و همچنین از بین بردن نیروهای نظامی امپریالیستی غیر بومی محتمل که به کمک نیروهای سرکوب بومی آمده اند، با توجه به ساختار اقتصادی- اجتماعی جامعه و وابستگی تمام و کمال آن به امپریالیسم در جریان یک قیام ناگهانی توده ای امکانپذیر نیست. چرا که صرفنظر از تمام دلایل (از جمله می توان تأثیر وابستگی اقتصادی به امپریالیسم را در تأمین انسجام درونی ارتش توضیح داد که چگونه عدم نیاز این ارتش امپریالیستی به تغذیه از تولیدات ملی، باعث آن می گردد که اعتصابات کارگری و اخلال در نظم تولیدات داخلی، تأثیرات چندانی در درون ارتش و در انسجام آن به جای نگذارد. در حالی که به هم خوردن انسجام درونی ارتش ارتجاع یکی از شرایط لازم برای پیروزی قیام می باشد) یک قیام پیروزمند محتاج سازماندهی نیروهای توده ای و به ویژه طبقه کارگر و تأمین رهبری پرولتاری بر توده های سازمان یافته می باشد. ولی در جامعه ای که حتی مبارزات صنفی توده ها در راه میرم ترین حوائج زندگی خود با شدت مورد سرکوب قرار می گیرد و اساسا تکیه دشمن در مقابله با توده های میلیونی توسل به قهرصدانقلابی است. در حالی که شرایط دیکتاتوری به شدت مانع از ایجاد تشکل های توده ای است، تنها با توسل به قهرانقلابی می توان جریان سیال مبارزه را برعلیه دشمن هرچه رساتر و آشکارتر در جامعه جاری ساخت و شرایط مناسبی برای ایجاد تشکل های مبارزاتی به وجود آورد. مبارزه مسلحانه در حالی که مناسب ترین و کاری ترین پاسخ به قهرصدانقلابی دشمن است و باعث آگاهی توده ها و ارتقاء روحیه مبارزاتی آنان می گردد، ضمنا زمینه مبارزه همه جانبه ای را از سوی همه اقشار و طبقات خلق برعلیه دشمن ایجاد می کند. در بستر این مبارزه است که تشکل های مبارزاتی پا گرفته و رشد می کنند. به این ترتیب انقلاب در جامعه ما روند دیگری جز روند یک قیام ناگهانی توده ای در شهرها را طی می کند و

اساساً از قانونمندی های دیگری جز قانونمندی های پروسه ای که باید به قیام توده ای منجر شود، پیروی می نماید. در این جا امر درهم شکستن ارتش یا ارتش های ارتجاع تنها در پروسه یک جنگ توده ای و طولانی و آن هم با تشکیل یک ارتش خلق صورت می گیرد و ارتش خلق که برای تحقق استراتژیک انقلاب ضرورت حیاتی دارد، خود در پروسه مبارزه مسلحانه ساخته می شود. بنابراین مبارزه مسلحانه در جامعه ما چه به خاطر ایجاد فضای مبارزاتی و دامن زدن به مبارزات توده ها و ایجاد امکان تشکل برای آنان و چه به لحاظ تحقق استراتژی انقلاب ضرورت حتمی دارد.

مسئله چگونگی تشکل طبقه کارگر در جامعه تحت سلطه ما را نیز باید در رابطه با مسئله فوق مورد توجه قرار داد. مسلماً تشکیلات، مهم ترین سلاح طبقه کارگر در پیکار او برعلیه سرمایه داری است. تشکیلات صنفی کارگران، طبقه کارگر را در مبارزه برای بهبود شرایط زندگی خویش توانتر و مبارزه او را پربارتر می سازد و تشکیلات سیاسی به طبقه امکان می دهد که نقش انقلابی خود را در جامعه به نحو هرچه فعال تر ایفاء نماید. ولی اگر تشکیلات صنفی طبقه کارگر در جریان مبارزات خودبخودی طبقه می تواند به وجود آید، تشکل سیاسی او و ایجاد حزب طبقه کارگر از آن جا که مستلزم آگاهی مارکسیستی است، تنها از طریق ارتباط روشنفکران کمونیست با توده های کارگر در جریان مبارزه همه جانبه صنفی و سیاسی ممکن می شود. از این جاست که کمونیست ها وظیفه خطیر تشکیلات سیاسی دادن به طبقه کارگر و ایجاد حزب این طبقه را به عهده دارند. ولی اگر این وظیفه ثابت و تخطی ناپذیر کمونیست هاست، چگونگی انجام آن و تشکیل حزب کمونیست را شرایط جامعه مشخص تعیین می کند.

در جامعه ما در شرایط دیکتاتوری ناشی از حاکمیت امپریالیستی که از طریق مبارزه صرفاً سیاسی حتی امکان تشکل خود روشنفکران کمونیست به نحوی که بقای رشدیابنده آنان تضمین گردد وجود ندارد، در شرایطی که مبارزات خود طبقه نیز تحت چنان شرایطی از رشد و وسعت کافی برخوردار نیست، اولاً کمونیست ها تنها با مبارزه مسلحانه و ایجاد تشکیلات متناسب با این مبارزه یعنی تشکیلات سیاسی- نظامی قادرند خود را حفظ و به وظایف انقلابی خویش عمل نمایند و ثانیاً بسط و رشد مبارزات طبقه کارگر تنها در شرایط اعمال قدرت انقلابی و در جریان یک مبارزه مسلحانه صورت می گیرد. علاوه بر شهرها که مبارزه نظامی با انتخاب هدف های مشخص در آن جا می تواند عملی گردد، در واقعیت روستاهای ما عرصه اصلی مبارزه مسلحانه هستند، چرا که حل مسئله ارضی به مثابه یکی از عمده ترین مسائل انقلاب دمکراتیک و لزوم تغییر مالکیت زمین از دست خوانین و بورژوازی وابسته به دست دهقانان از همان ابتدا برخورد قهرآمیز دهقانان و نیروهای سرکوب دولت را اجتناب ناپذیر می سازد. از طرف دیگر از آن جا که کمونیست ها در این مرحله از انقلاب هدف خود را بسیج همه خلق قرار داده اند، شرکت آن ها در این مبارزه ضروری است که این به نوبه خود بیانگر وجهی از اتحاد طبقه کارگر با دهقانان است. در عین حال هدف مبارزه در روستاها آزادی مناطق از دست دشمن و برقراری حاکمیت زحمت کشان می باشد. لذا با ایجاد چنین مناطقی در حالی که برعلیه تمام مرتجعین دیکتاتوری اعمال می شود، برای نیروهای خلق و از جمله برای طبقه کارگر شرایط دمکراسی به وجود خواهد آمد. تحت چنین شرایطی است که مبارزات طبقه کارگر، چه در مناطق آزاد و چه با توجه به تأثیرات مبارزاتی این مناطق در جاهای دیگر، از امکان رشد و گسترش هرچه بیشتری برخوردار گشته و کمونیست ها خواهند توانست به طور هرچه وسیعتری با کارگران ارتباط برقرار نمایند. و با بردن آگاهی مارکسیستی به درون طبقه آن ها را متشکل نمایند. از این جا می توان به درجه به هم پیوستگی مسئله تشکل طبقه کارگر و امر وحدت کارگران و دهقانان پی برد. از طرفی شرط پیروزی انقلاب، پیروزی مبارزه مسلحانه است و از طرف دیگر این مبارزه که نیروی عمده آن را دهقانان تشکیل میدهند، بدون رهبری طبقه کارگر به پیروزی نمی رسد. رهبری مستلزم تشکل است و طبقه کارگر در بطن خود مبارزه مسلحانه و با توجه به شرکت گسترده و فعال کمونیست ها در این مبارزه متشکل می شود.

اکنون با توجه به مطالب فوق می توانیم مسئله جبهه و ضرورت آن را برای پیشبرد انقلاب جامعه خود، مورد بررسی قرار دهیم.

اصولاً جبهه در آن جا مطرح است که ضرورت های مبارزه طبقاتی با توجه به مرحله انقلاب، اتحاد طبقات مختلف را الزام آور می کند. امر جبهه، امر اتحاد طبقات مختلف اجتماعی برای سازماندهی وسیعتر نیروها جهت پیشبرد هرچه بهتر مبارزه ای است که آن طبقات برعلیه دشمن مشترک خود انجام می دهند. بنابراین در رابطه با هر جبهه ای قبل از هرچیز دو مسئله از اهمیت اساسی برخوردار است. اول تعیین ترکیب نیروهای طبقاتی و به تبع آن تعیین کردن اهداف و پلاتفرم جبهه و دوم مشخص ساختن شیوه اصلی مبارزه جبهه.

در جامعه ما با توجه به مرحله انقلاب دمکراتیک و ضدامپریالیستی تشکل جبهه دمکراتیک و ضدامپریالیستی ضرورتی اجتناب ناپذیر می باشد. این جبهه همان طور که از نام آن پیداست، تشکلی است از نیروهای خواهان دمکراسی و ضدامپریالیسم. چنین نیروهائی در جامعه ما عبارتند از کارگران، دهقانان و خرده بورژوازی. بنابراین همین طبقات هم ترکیب نیروهای طبقاتی جبهه را تشکیل می دهند.

در مورد اهداف جبهه، با توجه به خواست های طبقاتی نیروهای تشکل دهنده آن، باید گفت اولاً این جبهه به عنوان جبهه ای ضدامپریالیست برای قطع سلطه امپریالیسم و استقلال ملی مبارزه می کند و ثانیاً به عنوان جبهه ای دمکراتیک، استقرار دمکراسی را در جامعه هدف خود قرار می دهد. ولی از یک طرف استقلال ملی وابسته به نابودی سلطه امپریالیسم در میهن ماست و از طرف دیگر استقرار دمکراسی در جامعه تحت سلطه ما بدون نابودی سیستم سرمایه داری وابسته و قطع سلطه امپریالیستی امکان پذیر نیست. چرا که اختناق و دیکتاتوری ذاتی سیستم سرمایه داری وابسته می باشد و تا حاکمیت امپریالیستی ناشی از این سیستم در میهن ما برقرار است اختناق گریزنناپذیر و دمکراسی برای توده ها غیرممکن خواهد بود. بنابراین نابودی امپریالیسم و بورژوازی وابسته در مضمون اقتصادی و سرنوشتی حاکمیت امپریالیستی (این که حاکمیت مذکور شکل سلطنت به خود بگیرد و یا در شکل یک

حکومت مذهبی اعمال قدرت کند و یا این که در اشکال دیگری ظاهر گردد در ماهیت آن تفاوتی ایجاد نمی شود) در مضمون سیاسی، اهداف جبهه مورد نظر را تشکیل می دهد. ولی تحقق این اهداف جز به معنی استقرار جمهوری دمکراتیک خلق به رهبری طبقه کارگر نیست. (۲) بنابراین اهداف یک جبهه دمکراتیک و ضدامپریالیستی از دیدگاه پرولتری به طور خلاصه عبارت است از نابودی سلطه امپریالیسم، کسب قدرت سیاسی و برقراری جمهوری دمکراتیک خلق به رهبری طبقه کارگر.

شکی نیست که برای تحقق اهداف فوق، جبهه باید برنامه ای پیش روی خود داشته باشد تا با عمل بدان برنامه در جهت اهداف خویش گام بردارد. این برنامه که پلانفرم جبهه نامیده می شود، اصولاً باید تأمین کننده منافع نیروهای طبقاتی تشکیل دهنده جبهه باشد و به عبارت دیگر حقوق کارگران، دهقانان و خرده بورژوازی شهر را در تمام زمینه ها منعکس سازد. چنین برنامه ای، برنامه کاملاً دمکراتیک و ضدامپریالیستی خواهد بود که اجرای آن اتحاد سه طبقه را تضمین خواهد نمود.

برنامه حداقلی پرولتاریا پاسخگوی این مهم می باشد و در واقع یک جبهه کامل دمکراتیک و ضدامپریالیستی، برنامه حداقلی پرولتاریا را به مثابه برنامه خویش پذیرا می گردد. (۳)

در مورد دومین مسئله مهم جبهه یعنی تعیین شکل اصلی مبارزه باید گفت به رغم برخورد اغلب نیروهای سیاسی که در حالی که در مورد مسائل فنی جبهه نیز سخن می گویند ولی فرصت طلبانه از تعیین شکل اصلی مبارزه جبهه طفره می روند، این موضوع از اهمیت درجه اول برخوردار است. اگر این واقعیتی است که اتحاد در جریان مبارزه حاصل می شود و هدف از آن نیز پیشبرد هرچه بهتر مبارزه می باشد، الزاماً باید مشخص کنیم که باید به چه شیوه مبارزه نمائیم تا بتوانیم حول آن به وحدت دست یابیم و در ضمن، این وحدت با پیشبرد کدام شکل اصلی مبارزه پایدار مانده و قادر به پیشبرد اهداف خود خواهد بود.

از نظر ما پاسخ همه این مسائل روشن است. ما می گوئیم از آن جا که توسل به مبارزه مسلحانه ضرورت جامعه ماست و نیروهای مبارز درون صف خلق، چه کمونیست و چه غیرکمونیست، الزاماً با اتخاذ این شیوه از مبارزه می توانند موجودیت خود را حفظ و اهداف سیاسی خویش را پیش ببرند. لذا در جریان پیشبرد همین شکل از مبارزه نیز ضرورت وحدت نیروها مطرح و عملی می گردد و پس از آن، مبارزه کماکان در شکل مسلحانه ولی این بار با نیروی بیشتر و در سطحی گسترده تر و بی شک سازمان یافته تر ادامه می یابد که این خود وحدت نیروها را ضمانت می کند. از طرف دیگر اگر هدف جبهه به ثمر رساندن انقلاب و کسب قدرت سیاسی است و به این مهم نیز جز از طریق مبارزه مسلحانه توده ای طولانی نمی توان دست یافت، بنابراین واضح است که مبارزه مسلحانه باید شیوه اصلی مبارزه جبهه باشد. (۴) از این جا یکی از تفاوت های بزرگ بین درک ما از جبهه و درک فرصت طلبان از آن، خود را نشان می دهد. یک جبهه انقلابی در شرایط جامعه ما، برخلاف تصور نیروهای اپورتونیست، جبهه ای سیاسی- نظامی است. یعنی تشکیلاتی که اهداف سیاسی خود را اساساً با توسل به شیوه های نظامی مبارزه پیش می برد. به عنوان مثال می توان در نظر گرفت که چگونه این جبهه در حالی که برای آزادسازی مناطق به مبارزه مسلحانه برمی خیزد و به قدرت نظامی خویش منطقه ای را از زیر نفوذ دشمن خارج می کند، به مصادره زمین و تحکیم شوراهای دهقانی می پردازد و قس علیهذا.

از بحث فوق نتیجه دیگری نیز عاید می شود و آن این که، اگر ضرورت تشکیل جبهه به طور کل از الزامات مرحله انقلاب ناشی می شود، ضرورت تشکیل آن در شرایط مشخص را الزامات مقطع خاصی از مبارزه تعیین می نماید. در واقع جبهه محصول دوره معینی از رشد مبارزه است و تشکیل آن شرایط و ملزومات خاصی را می طلبد. این ملزومات را به طور خلاصه می توان چنین بیان کرد. اولاً نیروهای سیاسی مختلف، به عنوان مدافع اقلیت و طبقات اجتماعی و منعکس کننده خواست های طبقاتی آنان، مبارزه مسلحانه را عملاً پذیرفته و به اعتبار این مبارزه قادر به ایفای نقش فعال در زندگی و مبارزات توده ها باشند و ثانیاً در حالی که خود به متشکل ساختن حداقل بخش کوچکی از نیروهای خلق توفیق یافته اند، به ضرورت اتحاد با نیروهای سیاسی دیگر جهت تسهیل امر تشکل توده ها و تداوم هرچه پربارتر مبارزه پی برده باشند. درست است که برای ایجاد جبهه، الزامی نیست که هریک از نیروهای سیاسی تشکیل دهنده این جبهه از ارتباطی فعال و گسترده با طبقه ای که نمایندگی آن را به عهده گرفته اند، برخوردار باشند و چنین اعتقادی به منزله رد نظریه تقدم تشکیل جبهه دمکراتیک و ضدامپریالیستی بر تشکیل حزب طبقه کارگر می باشد- که از سوی چریک های فدائی خلق مطرح گردیده و تجربیات طبقه کارگر و پراتیک مبارزاتی کل جنبش ضدامپریالیستی به روشنی تمام صحت آن را به اثبات رسانده است- ولی در هر حال جبهه به عنوان تشکیلات تأمین کننده اتحاد طبقات اجتماعی و به خصوص اتحاد کارگران و دهقانان باید حداقل بخشی از این نیروها را در خود متشکل نموده باشد تا بتوان از آن به مثابه تشکیلاتی جهت سازماندهی هرچه وسیعتر توده ها نام برد. بنابراین الزامی است که نیروهای سیاسی تشکیل دهنده جبهه از قدرت تشکل برخوردار بوده و به طور نسبی به امر تشکل توده ها پرداخته باشند. به طور کلی شرایط تشکیل جبهه را می توان در موجودیت فعال نیروهای سیاسی مختلف در جامعه که هر یک از اعتبار و قدرت خاصی در بین اقلیت و طبقات خلق برخوردارند و در نیازهای عملی مبارزه به اتحاد نیروها، به طوری که بدون آن امر بسیج و سازماندهی وسیعتر توده ها با دشواری پیش رفته و در نتیجه مبارزه از رشد و شکوفائی خود باز می ماند، توضیح داد.

اکنون با توجه به مطرح شدن شعار جبهه از طرف بعضی نیروهای سیاسی، می توان این بحث را مطرح کرد که آیا به واقع شرایط برای تشکیل جبهه مورد بحث فراهم می باشد و اصولاً طراحان این شعار چه درکی از یک جبهه دمکراتیک و ضدامپریالیستی دارند؟

همان طور که به توضیح متذکر شدیم، در شرایط جامعه ما تشکیل جبهه دمکراتیک و ضدامپریالیستی یک ضرورت عینی است. کمونیست ها از تشکیل چنین جبهه ای جذب نیروهای میانی، ممانعت از هرز رفتن انرژی ضدامپریالیستی آنان توسط بورژوازی، تقویت ارتش پرولتاریا و بالابردن توان رزمی او را تعقیب می کنند. ولی برای تشکیل جبهه علاوه بر شروط عینی، شروط ذهنی نیز که عمدتاً خود را در آمادگی یا عدم آمادگی نیروهای سیاسی مبارز درون صف خلق نشان می دهد، لازم است. از نظر ما در حال حاضر شرایط ذهنی برای تشکیل جبهه دمکراتیک و ضدامپریالیستی (به مفهوم واقعی آن) وجود ندارد. دلایل این امر عبارت از:

۱- نیروی پرولتری قوی ای که قادر به پیشبرد مبارزه مسلحانه در جامعه بوده و توان تشکیل بالنسبه نیروهای پرولتری و غیر آن را داشته باشد، وجود ندارد.

۲- در حالی که نیروهای خرده بورژوائی تا حدودی نسبت به نیروی پرولتری سازمان یافته می باشند، ولی آن ها بنا به تزلزلات ذاتی طبقه خویش و انحرافات ناشی از آن، توان ارتقاء و گسترش مبارزه را ندارند و به این دلایل حتی امکان رشد هرچه بیشتر را از خود نیز سلب نموده اند. (۵) آن ها قبل از این که به نیروی لایزال توده ها ایمان داشته و برای پیشبرد مبارزه به آنان تکیه نمایند، چشمان خود را به بالا دوخته و درصدداند از طریق بند و بست با رژیم حاکم یا جناح های مختلف امپریالیستی به قدرت دست یابند. تنگ نظری خرده بورژوائی گاه آن ها را به چنان سکناریست های کوتاه بینی تبدیل می سازد که جز خود هیچ نیروئی از صف خلق را انقلابی و یا مترقی حساب نمی کنند. بعضی از آن ها در حالی که تمام نیرو و توان خود را مدیون مبارزه مسلحانه هستند، عمیقاً به این مبارزه معتقد نبوده و دائماً با تحقیر از آن یاد می کنند و در نتیجه هیچ وقت خواهان بسط و گسترش هرچه بیشتر این مبارزه نمی باشند و خلاصه آن ها قبل از این که به ضرورت اتحاد پی برده و خواستار وحدت نیروهای انقلابی در مقابله با دشمن باشند، هریک به نحوی در اتحاد نیروها سنگ اندازی می کنند. آیا همین واقعیت، حکم برعدم آمادگی شرایط ذهنی برای تشکیل جبهه نمی کند؟

نیروهای خرده بورژوائی وقتی از وحدت و از تشکیل جبهه صحبت می کنند دارای درکی متفاوت از آن چه وحدت مبارزاتی و ثمربخش نیروها می طلبد، می باشند. مثلاً جبهه مورد نظر اینان قبل از این که تأمین کننده وحدت افشار و طبقات خلق باشد، تجمعی از جریانات سیاسی است که بدون این که ارتباطی با توده ها داشته باشند، به نام توده ها و به وکالت غیبی از آنان در آن به اصطلاح جبهه گرد آمده اند و این تجمع نیز قبل از این که حاصل مبارزه بوده باشد، محصول بندوبست ها و گذشت های غیراصولی جریانات تشکیل دهنده آن می باشد. هدف از چنین تجمعی به هیچ وجه پیشبرد یک مبارزه جدی در جامعه نیست، بلکه حداکثر عملی که باید از آن سرزند صدور اعلامیه در مواقع مقتضی، شرکت در مجامع علنی و در کنفرانس ها و کنگره های محافل مختلف سیاسی در کشورهای می باشد. برای این که دچار ذهنی گرائی نشویم، بهتر است با گواه تجربه های پیشین سخن بگوئیم. اتحاد سازمان مجاهدین و حزب دمکرات در شورای ملی مقاومت در این زمینه تجربه جالبی به دست می دهد. چرا در تمام طول این اتحاد، علیرغم این که هردو نیرو مستقلاً به مبارزه نظامی با رژیم می پرداختند، آگاهانه و بر اساس یک برنامه از پیش تعیین شده در چارچوب این اتحاد، حتی یک عمل مشترک نظامی از آن ها سرزند؟ آیا اگر هدف از اتحاد پیشبرد یک مبارزه جدی بود، نتیجه تا بدین حد ناموفق می ماند؟! تجربه دیگر هرچند متفاوت از تجربه قبلی، چگونگی برخورد نیروها به شعار تشکیل فرماندهی مشترک از تمام نیروهای شرکت کننده در جنبش خلق کرد از طرف ما بود. این شعار خواهان آن بود که تمام جریانات سیاسی که عملاً در جنبش خلق کرد شرکت داشتند، تمام نیرو و امکانات خویش را در اختیار یک فرماندهی قرار دهند تا آن فرماندهی با تنظیم خطوط استراتژیکی و نقشه نظامی واحد برای کردستان، مبارزه جاری در آن جا را آگاهانه و در کانال درستی هدایت نماید. از طرفی از هرز رفتن انرژی ها جلوگیری کند و از طرف دیگر نیروی خلق را هرچه متحدتر و یکپارچه تر و در نبردهای هدفمند و مطابق با نقشه در مقابل دشمن قرار دهد. این شعار دقیقاً از واقعیت مبارزه در کردستان ناشی می شد و نه تنها هیچ مانعی (البته به جز برخورد انحرافی نیروهای سیاسی زیربط) جهت تحقق آن وجود نداشت، بلکه پاسخ کاملاً مناسب و عملی به ضرورت های پیشبرد مبارزه در آن جا بود. کومه له و حزب دمکرات به دلیل موقعیت خود در کردستان بیش از همه موظف به برخورد به این شعار بودند، ولی تا آن جا که به کومه له مربوط بود این جریان عرف در سکناریست خویش حتی حاضر به کم ترین اتحاد عملی با نیروهای دیگر در کردستان نبود، چه رسد به پذیرش ستاد فرماندهی مشترک. و حزب دمکرات نیز علیرغم این که در جنگی ۸ ساله با جمهوری اسلامی درگیر است، اما بی اعتقادی و بی ایمانی خود را به پیروزی مبارزه مسلحانه در کردستان با طرح این مسئله که " کردستان راه حل نظامی ندارد" آشکار ساخته و چشم هایش بیش از آن به بالا دوخته شده بود که در اندیشه تعمق در چنان شعاری باشد و اگر این حزب واقعا خواهان اتحاد نیروهای مبارز برای پیشبرد مبارزه در صحنه جامعه برعلیه رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی است، چرا هم اکنون ضمن قطع درگیری با کومه له در جهت تحقق این شعار که مسلماً چیزی کم تر از یک جبهه دمکراتیک و ضدامپریالیستی است، اقدام نمی کند؟! جبهه ای که نشان دادیم شرایط ذهنی تشکیل آن فراهم نبوده و حزب دمکرات هم علیرغم همه ادعاهایش به دنبال تشکیل آن نمی باشد.

در هر حال تجارب فوق الذکر بیانگر عدم توجه نیروهای خرده بورژوائی مختلف به مسئله اتحاد واقعی نیروهای خلق جهت پیشبرد یک مبارزه جدی و همه جانبه در جامعه و عدم آمادگی آنان برای تحقق چنین امری است و در ضمن بیانگر آن است که تا زمانی که یک نیروی پرولتری دارای چنان قدرتی نباشد که عملاً بتواند نیروهای خرده بورژوائی را به دنبال برنامه های خود بکشد و یا به اعتبار قدرت و نفوذ خود، آن ها را ملزم به شرکت در اتحاد نماید، این نیروها تن به اتحاد در سطح وسیع و واقعی نخواهند داد.

بنابراین با توجه به واقعیت های فوق باید تأکید کنیم که علیرغم این که همه واقعیت های جامعه ما تشکیل جبهه ای از طبقات درون صف خلق جهت پیشبرد امر انقلاب را به ضرورتی اجتناب ناپذیر و عینی تبدیل نموده است، اما این ضرورت عینی موجب نمی شود که ما به آماده بودن شرایط ذهنی برای تشکیل چنین جبهه ای گواهی دهیم. و اتفاقاً

با توجه به دلالتی که در این مقاله مورد بررسی قرار گرفت، باید تأکید کنیم که شرایط ذهنی برای تشکیل چنین جبهه ای آماده نمی باشد و درست با درک همین واقعیت است که کمونیست ها وظیفه می یابند برای پاسخگونی به این ضرورت عینی در جهت تغییر این واقعیت گام بردارند.

راه کارگر زیر پوشش شعار جبهه در صد ائتلاف با چه کسانی است؟

در نشریه شماره ۲۵ و ۲۷ "راه کارگر" در رابطه با تشکیل جبهه دمکراتیک و ضدامپریالیستی، مطالبی عنوان شده که طی آن راه کارگر، ضرورت تشکیل "جبهه" و شرایط آن را از دیدگاه خود بیان نموده است. البته این که راه کارگر پس از سال ها تئوری پردازی های غیرمارکسیستی در باره حزب و رابطه اش با جبهه، حال در شرایط فقدان حزب طبقه کارگر از ضرورت جبهه دمکراتیک و ضدامپریالیستی سخن می گوید را نمی توان به حساب دستیابی او به شناخت درست از الزامات جامعه ما، که تقدم تشکیل جبهه را بر تشکیل حزب طبقه کارگر ضروری می سازد، گذاشت. چرا که جبهه مورد نظر راه کارگر اساساً فاقد آن شرایط و خصوصیات است که یک جبهه واقعا دمکراتیک و واقعا ضدامپریالیست باید در جامعه ما دارا باشد. یعنی جبهه ای که در بطن آن حزب کمونیست نطفه بسته و رشد می کند. نه، اگر راه کارگر امروز تشکیل "جبهه" را مقدم بر تشکیل "حزب" به حساب می آورد، این را باید قبل از هر چیز در آن مصالحی جستجو کرد که این قبیل جریانات هربار بنابه اقتضای شرایط و منافع آبی خود با تشخیص آن مصالح به اتخاذ این یا آن موضوع می پردازند و از قرار معلوم در شرایط کنونی، راه کارگر مصالح خود را در نزدیکی هرچه بیشتر با "لیبرال های جمهوری خواه" و "بورژوازی لیبرال" تشخیص داده و به همین دلیل هم می کوشد، با طرح مسئله جبهه و تعیین برنامه ای گل و گشاد برای آن، زمینه را در رابطه با این امر مهیا سازد.

به هر رو اکنون باید ببینیم جبهه دمکراتیک و ضدامپریالیستی راه کارگر چگونه جبهه ای است و چه اهدافی را با چه برنامه و اساساً در طی پیشبرد کدام شکل از مبارزه متحقق خواهد ساخت.

اگر جبهه اتحادی از طبقات مختلف اجتماعی و بالطبع سازمان های سیاسی وابسته به این طبقات برای سازماندهی وسیع تر نیروها در مقابل دشمن مشترک می باشد، پس لازم است دشمن مشترک و ترکیب طبقاتی نیروهای تشکیل دهنده جبهه معلوم گردد.

راه کارگر در شماره ۲۵ نشریه خود در "توضیح هیئت تحریریه در مورد تاکتیک جبهه واحد دمکراتیک و ضدامپریالیستی" مطلب را از مطالبات طبقات مختلف اجتماعی آغاز کرده و با تشخیص دو نوع مطالبه یادآوری می کند که: "از یک طرف مطالبات کارگران و تهیدستان شهر و روستا با فراتر رفتن از چارچوب سرمایه داری قابل تحقق اند و از طرف دیگر انقلاب ایران با انبوهی مطالبات معوقه دمکراتیک همراه است که مضمون بورژوا دمکراتیک دارد" و متذکر می شود که مطالبات دمکراتیک "اگر هم در موازنه معینی از نیرو بر طبقات بهره کش حاکم و دولت بورژوائی تحمیل شوند، قابل دوام نخواهند بود". (۶)

بسیار خوب، اکنون باید ببینیم با توجه به مطالب فوق از نظر راه کارگر انقلاب ایران در چه مرحله ای قرار دارد و پرولتاریا در جهت پیشرفت انقلاب و تکامل جامعه با این معضل چگونه باید برخورد نماید. راه کارگر در حالی که خود توضیح می دهد "مطالبات عمومی دمکراتیک و مطالبات ضدسرمایه داری در انقلاب ایران" به هم گره خورده اند، معهداً به تفکیک کامل این دو نوع مطالبات از یکدیگر پرداخته و برای تحقق هر یک از این مطالبات برنامه جداگانه ای را ارائه می دهد. اول برنامه حداقل شامل مطالبات عمومی دمکراتیک که بنابه تأکید وی "مطلقاً مضمون بورژوائی و همگانی" داشته و "هیچ عنصر سوسیالیستی" در آن وجود ندارد و دوم برنامه انتقالی که "مطالبات فراتر از چارچوب بورژوائی" در آن مطرح می شود. شکی نیست که از نظر راه کارگر هر یک از این برنامه ها مبین مرحله خاصی از انقلاب می باشند. مثلاً در حالی که تحقق "برنامه حداقل" متضمن انقلاب دمکراتیک ملی است (انقلابی که از نظر راه کارگر رهبری آن با بورژوازی می باشد) "برنامه انتقالی" بیان گر انقلابی است که علی القاعده پرولتاریا باید نیروی پیش برنده آن باشد.

در ابتدا مطرح می شود که "مطالبات رادیکال اجتماعی و اقتصادی نیروهای محرکه اصلی انقلاب ایران یعنی کارگران و تهیدستان شهر و روستا و نیز وابستگی نظام اقتصادی کشور به بازار جهانی سرمایه داری ثابت می کنند که انقلاب ایران اساساً یک انقلاب اجتماعی است". از این سخن می توان نتیجه گرفت که راه کارگر اصولاً باید خواهان تحقق چنان برنامه ای باشد که انقلاب اجتماعی مورد نظر او را عملی سازد. پس این برنامه نمی تواند جزآن برنامه ای باشد که از چارچوب بورژوائی فراتر می رود و خود راه کارگر نیز متذکر شده است که مطالبات کارگران و تهیدستان شهر و روستا "تنها در فراتر رفتن از چارچوب سرمایه داری قابل تحقق اند" یعنی راه کارگر ظاهراً باید جامعه ایران را در مرحله یک انقلاب اجتماعی ارزیابی کند! ولی علیرغم ابراز این اعتقاد به ظاهر روشن، در متن ذکر شده به ایده هائی برمی خوریم که تماماً در وجه متضاد با چنین "اعتقادی" قرار دارد و معلوم می شود که انقلاب ایران دارای فاز اول و دوم و شاید هم سوم است و راه کارگر به ما می گوید: "نادرست خواهد بود که در نخستین فاز انقلاب، جنبش همگانی و دمکراتیک را با پلاتفرمی مخاطب قرار دهیم که متضمن درخواست های انتقالی نیز هست" و "در نخستین گام انقلاب که خصلتی همگانی داشته و اولین هدفش سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی است، تنها مطالبات حداقل از برنامه خود را که هیچ عنصر سوسیالیستی در آن وجود ندارد و تماماً در چارچوب بورژوا-دمکراتیک است به عنوان پلاتفرم یک جبهه دمکراتیک و ضدامپریالیستی پیشنهاد می کنیم". معنی این سخنان چیست؟ بله، مطالبات رادیکال نیروهای محرکه اصلی انقلاب و وابستگی نظام اقتصادی کشور به بازار جهانی ثابت می کند که انقلاب ایران اساساً یک انقلاب

اجتماعی است ولی راه کارگر، اگر چه به اصطلاح سنگ نیروهای محرکه اصلی انقلاب " یعنی کارگران و تهیدستان شهر و روستا" را به سینه می زند و می داند که مطالبات آن ها تنها در فراتر رفتن از چارچوب سرمایه داری قابل تحقق اند ولی در حال حاضر، "در نخستین فاز انقلاب" از چارچوب سرمایه داری فراتر نرفته و تنها "برنامه حداقل" خود را که تماما در چارچوب بورژوا دمکراتیک قرار داشته و هیچ عنصر سوسیالیستی در آن وجود ندارد، برنامه ضرور برای انقلاب می داند. آن هم در شرایطی که پرولتاریا در این مرحله از انقلاب خواهان دیکتاتوری دمکراتیک کارگران و دهقانان تحت هژمونی خود می باشد و اتفاقا این حداقلی است که تاریخ در شرایط ما در مقابل پرولتاریا قرار داده و کمتر از آن غیرممکن است، چرا که تنها جمهوری دمکراتیک خلق است که می تواند نظام اقتصادی- اجتماعی سرمایه داری وابسته را درهم شکسته و دمکراسی واقعی را متحقق سازد.

برای این که در توضیح نظر راه کارگر به خطا نرفته باشیم، مطالبات دیگری که وی در این زمینه مطرح می کند را مورد توجه قرار می دهیم. "راه کارگر" می نویسد: "امروز مسئله مقدم، سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی است که نخستین مانع تحقق آزادی های سیاسی و سد راه گسترش و تعمیق مبارزه طبقاتی پرولتاریاست". ولی بینیم تلقی او از رژیم جمهوری اسلامی چیست؟ در راه کارگر شماره ۲۷ در مقاله "نظری به طرح پیشنهادی حزب دمکرات در باره جبهه دمکراتیک-ضدامپریالیستی" او نظرات جالب توجهی را در این زمینه مطرح می کند و می نویسد: "هرچند منافع رژیم ولایت فقیه با منافع بورژوازی ایران کاملا انطباق ندارد و در حوزه های مختلف سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در پاره ای موارد تضاد منافع جدی، آن ها را از همدیگر جدا می کند (توجه کنید! تضاد منافع جدی، رژیم جمهوری اسلامی و "بورژوازی ایران" را از همدیگر جدا می کند) و هرچند بخش مهمی از بورژوازی ایران خواهان سرنگونی رژیم ولایت فقیه است، اما هم بورژوازی و هم رژیم ولایت فقیه در دفاع از مناسبات تولیدی حاکم بر جامعه... اشتراک منافع جدی دارند". این جملات به روشنی نشان می دهد که از نظر راه کارگر رژیم جمهوری اسلامی به عنوان رژیمی بورژوائی و تأمین کننده منافع "بورژوازی ایران" مطرح نیست و البته باید بدانیم که اساسا راه کارگر هیچ وقت قادر نبوده است به طرح مارکسیستی مسئله تعیین ماهیت طبقاتی دولت پرداخته و توضیح دهد که رژیم جمهوری اسلامی به خاطر تأمین منافع کدام طبقه یا طبقات اجتماعی برعلیه طبقات دیگر بر سر کار آمده است. و اگر این رژیم در پاره ای از موارد با "بورژوازی ایران" دارای تضاد منافع جدی است و منافع این دو کاملا با یکدیگر انطباق ندارند، پس منافع او در انطباق با کدامیک از طبقات اجتماعی قرار دارد و بالاخره جمهوری اسلامی پیش برنده منافع کدام طبقه می باشد. شاید در توضیح نظر این جریان صحیح تر آن باشد که بگوئیم از نظر راه کارگر رژیم جمهوری اسلامی دارای هیچ پایگاه طبقاتی نیست و دست غیبی او را به تمام طبقات جامعه از بورژوازی وابسته گرفته تا طبقه کارگر مسلط کرده است. به واقع تلقی راه کارگر از رژیم جمهوری اسلامی درست به همان گونه ای است که این رژیم شبانه روز در تبلیغات خود در جهت توهم پراکنی در مورد خویشتن مطرح می کند. یعنی یک رژیم مذهبی بدون تعلق طبقاتی به هیچ یک از طبقات و اقلشار جامعه، که گویا به منظور زنده کردن سنت های مذهبی اعصار گذشته و تجدید حیات صدر اسلام و غیره به حکومت مشغول است.

ولی اگر رژیم جمهوری اسلامی به عنوان یک رژیم بورژوائی مطرح نیست و بالطبع مدافع امپریالیسم و بورژوازی وابسته ایران نمی باشد، پس از دیدگاه راه کارگر مبارزه برعلیه این رژیم نیز به هیچ وجه به مفهوم مبارزه برعلیه امپریالیسم و بورژوازی وابسته نیست. برعکس وی یادآوری کرده است که بخش مهمی از بورژوازی ایران در سرنگونی این رژیم ذینفع بوده و امیدوار است در فردای سرنگونی جمهوری اسلامی تماما قدرت سیاسی را به کف آورد. در ضمن وقتی او مطرح می کند که "ما قطع وابستگی نظام اقتصادی کشور را به امپریالیسم بدون فراتر رفتن از چارچوب سرمایه داری ناممکن می دانیم" و در حالی که تأکید می کند در حال حاضر نباید از چارچوب سرمایه داری فراتر رفت، می توانیم با قرار دادن تمام این گفته ها در کنار یکدیگر به وضوح بیشتری متوجه منظور راه کارگر گردیم. بله مبارزه برعلیه رژیم جمهوری اسلامی به مفهوم مبارزه برعلیه "بورژوازی ایران" (در واقعیت همان بورژوازی وابسته) و امپریالیسم نیست و در این مبارزه نباید از چارچوب سرمایه داری فراتر رفت. پس مسئله قطع وابستگی به امپریالیسم و مبارزه برای این منظور نیز مطرح نیست. بنابراین امروز در "نخستین فاز انقلاب" نه مبارزه ضدامپریالیستی مطرح است و نه مبارزه برعلیه بورژوازی وابسته. همه این مسائل در برنامه حداقل راه کارگر مورد توجه قرار گرفته و با "درایت" راه کارگرگونه سعی شده است هیچ بند و موادی که بیانگر مبارزه برعلیه امپریالیسم و سیستم سرمایه داری وابسته باشد در آن گنجانده نشود. این آن چیز نقدی است که راه کارگر عرضه می کند. البته او قول های نسبی ای هم می دهد که گویا پس از سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و دست یافتن به دمکراسی بورژوائی به آزادی های سیاسی اکتفاء نکرده و در دمکراسی بورژوائی درجا نخواهد زد. (رجوع کنید به توضیحات هیئت تحریریه راه کارگر شماره ۲۵) ولی ما فعلا به آن ها نمی پردازیم.

بله در نخستین فاز انقلاب، جنبش همگانی و دمکراتیک باید با برنامه حداقل راه کارگر مورد خطاب قرار بگیرد که تماما در چارچوب بورژوا- دمکراتیک بوده و هیچ عنصر سوسیالیستی در آن وجود ندارد. با چنین برنامه ای است که راه کارگر نیروهای مختلف جنبش را به تشکیل "جبهه" فرا می خواند. جبهه ای که راه کارگر از آن سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و دستیابی به دمکراسی بورژوائی را توقع دارد.

ترکیب طبقاتی جبهه را راه کارگر عمدتا از کارگران و خرده بورژوازی شهر و روستا ذکر می کند. ولی مگر خود وی نگفت که مطالبات کارگران و تهیدستان شهر و روستا، این نیروهای اصلی محرکه انقلاب که منطفا اکثریت جبهه را تشکیل خواهند داد، در فراتر رفتن از چارچوب بورژوائی امکان پذیر است. پس در حالی که این جبهه محصور در چارچوب بورژوائی است و فعلا جای طرح مطالبات واقعی این طبقات در جبهه مفروض نمی باشد، باید پرسید پس حضور این نیروهای محرکه اصلی انقلاب در جبهه مورد نظر به خاطر چیست و نقش آنان چه می باشد؟ آیا جز این است که راه

کارگر قصد آن را دارد که از وجود این "نیروهای محرکه اصلی انقلاب" در خدمت تحقق اهداف بورژوازی استفاده نموده و به این ترتیب این نیروها را به زانده بورژوازی تبدیل نماید!

واقعیت این است که در جامعه ما امپریالیسم و بورژوازی وابسته به آن دشمن اصلی کارگران و خرده بورژوازی شهر و روستا می باشند و آن ها در نابودی بورژوازی وابسته و قطع سلطه امپریالیستی دارای منافع مشترکی هستند و از این رو پرولتاریا می تواند و باید ارائه برنامه ای که خلع ید از بورژوازی وابسته را هدف قرار می دهد و به عبارت دیگر با قرار دادن عناصر سوسیالیستی در برنامه خود، خرده بورژوازی شهر و روستا را به دنبال خود بکشد. ولی راه کارگر با عقب ماندگی مفرط خود سعی می کند آن ها را به تبعیت از برنامه هائی که صرفا در چارچوب سرمایه داری قرار دارد وادار نماید و اعلام می کند "مفید کردن پلاتفرم دمکراتیک به مطالبات انتقالی (مطالباتی که از چارچوب سرمایه داری فراتر می رود) معنائی جز رنگ و لعاب کاذب سوسیالیستی به جنبش بورژوا- دمکراتیک دادن نیست و نتیجه عملی آن نیز انزواي طبقه کارگر و ناتوانی آن در بسیج و رهبری جنبش دمکراتیک خواهد بود".

حتی اگر صحبت از جنبش بورژوا- دمکراتیک به طور عام مطرح بود، در مقابل سخنان فوق به راه کارگری ها می بایست گفته می شد که چنین جنبشی هم می تواند با رهبری پرولتاریا، تحت برنامه ای کاملا رادیکال به نفع توده های وسیع کارگران و دهقانان پیش رود و هم می تواند با قرارگرفتن بورژوازی در رأس آن به سازش و خیانت کشیده شده و از پیشروی بازماند. ولی اکنون در عصر امپریالیسم و انقلابات پرولتاری می باید گفت خاطرات جمع باشد که در شرایط جامعه ما انقلاب دمکراتیک تنها و تنها با رهبری پرولتاری پیش رفته و قادر به کسب پیروزی می باشد و تنها این طبقه است که می تواند جنبش همگانی و دمکراتیکی را در معیت دهقانان و خرده بورژوازی شهری به نحو پیروزمند در مقابل دشمن که جز امپریالیسم و بورژوازی وابسته به آن نمی باشد، سازمان دهد. اگر پرولتاریا به عنوان قاطع ترین دشمن امپریالیسم در این مرحله از انقلاب نتواند با خلع ید از بورژوازی وابسته و رژیم های دیکتاتوری حامی او، که سایر اقشار و طبقات خلقی نیز در آن ذینفع اند، مهر و نشان پرولتاری خود را به جنبش دمکراتیک بزند، به هیچ نحو دیگر قادر به آن نیست و در این صورت رهبری جنبش در دست طبقات دیگر قرار گرفته و شکست انقلاب حتمی است. بنابراین مسئله ای که در این جا به طور جدی مطرح است علاوه بر تعیین متحدین طبقه کارگر، تأمین رهبری پرولتاریا در انقلاب می باشد.

ولی راه کارگر که تحقق برنامه ای را پیشروی خود گذاشته که جنبش را از هرگونه تعرض به "بورژوازی وابسته" و قطع قطعی وابستگی به امپریالیسم برحذر می دارد، آیا پرولتاریا را رهبر انقلاب می شناسد؟ و اساسا برای تحقق برنامه حداقل راه کارگر چه نیازی به رهبری پرولتاری وجود دارد؟ وقتی او استواری پرولتاریا را در طرح برنامه ای که دارای عناصر سوسیالیستی است با این عبارت که گویا این کار "رنگ و لعاب کاذب سوسیالیستی به جنبش بورژوا- دمکراتیک دادن می باشد" به مسخره می گیرد، در واقع به نحو حقارت آوری می خواهد پرولتاریا را از مواضع انقلابی خویش به عقب براند و در جبهه مورد نظرش او را به زانده طبقات دیگر تبدیل کند. راه کارگر از این که مبادا قرار دادن برنامه ای فراتر از چارچوب سرمایه داری در برنامه یک جبهه دمکراتیک در شرایط سلطه امپریالیسم باعث انزواي طبقه کارگر و ناتوانی او در بسیج و رهبری جنبش دمکراتیک گردد، اظهار نگرانی می کند. ولی به راستی کدام یک از اقشار و طبقات خلقی در شرایط سیستم سرمایه داری وابسته ایران در شرایطی که بورژوازی وابسته را در مظاهر گوناگون زندگی در مقابل خویش می بینند و ستم و مظلوم او را با پوست و گوشت خود لمس می کند، ممکن است از این که در برنامه ای به این بورژوازی تعرض شده و نابودی سیستم ناشی از آن در دستور کار گذاشته شده باشد، از آن برنامه روی برتابد و پرولتاریا را تنها بگذارد؟! جا دارد بپرسیم که این کدام طبقه اجتماعی است که منافعی با حفظ سیستم موجود- یعنی سلطه امپریالیسم و دیکتاتوری ناشی از آن- و " فراتر رفتن" از این سیستم تأمین می شود؟! آیا این همان بورژوازی وابسته ایران نیست که در فرهنگ راه کارگر به عنوان بورژوازی ایران، بورژوازی لیبرال، بورژوازی جمهوری خواه و غیره ملقب گردیده است. و راه کارگر در وحشت از "رمیدن" او حاضر به هر سازشی بوده و برنامه جبهه مورد نظرش را اساسا با توجه به این واقعیت در نظر گرفته است؟ آخر هرچند که راه کارگر پیشاپیش گفته است که "بایستی خواستی های دمکراتیک را با صراحت پیش کشید و به شیوه ای انقلابی برای تحقق آن ها جنگید و بی توجه به هراس و ناخشنودی لیبرال- بورژواها پیش رفت" ولی چنین بی احتیاطی بی(!) چگونه ممکن است از وی سربرزند، جایی که از نظر او مبارزه برعلیه رژیم جمهوری اسلامی به مفهوم مبارزه برعلیه بورژوازی وابسته نیست و بخش مهمی از بورژوازی ایران هم خواهان سرنگونی این رژیم می باشد، آن هم در شرایطی که مسئله مقدم نیز سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی است! نه راه کارگر در این جنبش "همگانی" در مبارزه برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی به عنوان مسئله مقدم جنبش، جانب احتیاط را از دست نداده و در برنامه خود از چارچوب سرمایه داری فراتر نمی رود تا مبادا موجب "رمیدن" بورژوازی از انقلاب و انزواي طبقه کارگر گردد!!

تا این جا با برنامه و اهداف جبهه مورد نظر راه کارگر آشنا شدیم، ولی قبل از ادامه مطلب و کوشش در شناخت خصوصیات دیگر این جبهه، لازم است ببینیم که بالاخره از نظر راه کارگر جامعه ایران در کدام مرحله از انقلاب قرار دارد؟

همان طور که قبلا یادآوری نمودیم راه کارگر ابتدا به دلیل مطالبات رادیکال "کارگران و تهیدستان شهر و روستا" که از آن ها به عنوان نیروهای محرکه انقلاب نام می برد و به دلیل "وابستگی نظام اقتصادی کشور به بازار جهانی سرمایه داری" انقلاب ایران را یک انقلاب اجتماعی نامید، ولی بلافاصله از "نخستین فاز" و "نخستین گام" انقلاب صحبت کرد که در آن صرفا برنامه حداقل راه کارگر که تماما در چارچوب بورژوا- دمکراتیک قرار دارد، مطرح می باشد. شکی نیست که طرح مسئله به این صورت جز به مفهوم قائل شدن مرحله انقلاب دمکراتیک از نوع کلاسیک آن برای جامعه ایران در حال حاضر نیست. ولی راه کارگر بدان اعتراف نمی کند و این انقلاب را نه یک مرحله، بلکه فاز نخست، گام اول و "آغاز یک انقلاب خلقی" می نامد.

ظاهرا از نظر راه کارگر انقلاب ایران در مرحله انقلاب دمکراتیک قرار ندارد، چرا که وی "مطالبات رادیکال نیروهای محرکه انقلاب" و "وابستگی نظام اقتصادی کشور به بازار جهانی سرمایه داری" را دلیل بر این که انقلاب ایران یک انقلاب اجتماعی است ذکر نموده و متذکر شده است که مطالبات مذکور تنها در فراتر رفتن از چارچوب سرمایه داری قابل تحقق اند، ولی در عین حال او یادآوری می کند که "انقلاب ایران با انبوهی مطالبات معوقه دمکراتیک همراه است و از آن جا که "مسئله مقدم، سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی است" لذا برنامه نباید به مطالباتی که از چارچوب سرمایه داری فراتر می رود، مقید گردد. (V) (گوئی با برنامه حاوی مطالبات رادیکال که از چارچوب سرمایه داری فراتر رود، سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی مقدور نیست) بنابراین از نظر راه کارگر در این جا مرحله یک انقلاب اجتماعی نیز مطرح نیست. نه مرحله انقلاب دمکراتیک و نه مرحله یک انقلاب اجتماعی!! پس صحیح تر آن است که بگوئیم از نظر راه کارگر انقلاب در این مرحله اساسا مرحله ندارد!!!

موضوع را پیگیری کنیم. راه کارگر می نویسد: "اگر پیروزی قطعی (یعنی بازگشت ناپذیری) انقلاب دمکراتیک در کشور ما منوط به فراروئی بی وقفه آن به انقلاب اجتماعی است، انقلاب اجتماعی نیز برای شعله ور شدن نیازمند گزرگرفتن انقلاب دمکراتیک است". پس معلوم می شود که قبل از انقلاب اجتماعی یک انقلاب دمکراتیک باید به وجود آید و این آن انقلابی است که از قرار برنامه حداقل راه کارگر یعنی همان برنامه ای که تماما در چارچوب بورژوازی قرار داشته و "هیچ عنصر سوسیالیستی در آن وجود ندارد" طی آن متحقق شده، رژیم جمهوری اسلامی سرنگون و به خیال راه کارگر دمکراسی در جامعه برقرار خواهد شد. واضح است که در واقعیت امر این را می توان یک مرحله از انقلاب نامید، ولی راه کارگر با زیرکی ویژه همه اپورتونیست ها آن را "آغاز یک انقلاب خلقی" می نامد و البته باز هم با زیرکی راه کارگرگونه صراحتا معلوم نمی کند که در این مرحله از انقلاب و یا در این "آغاز انقلاب خلقی" و پس از سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی، ارگان حکومت در دست چه کسانی قرار گرفته و چه نوع حکومتی مستقر خواهد گردید. ولی در هر حال از آن جا که قرار نیست راه کارگر پس از سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی به آزادی های سیاسی اکتفاء کند و در دمکراسی بورژوازی (!!) درجا زند، این حکومت را تماما به متحدین خویش واگذار می کند و مطرح می سازد که او فقط در مبارزه برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و دست یافتن به دمکراسی سیاسی یا دمکراسی بورژوازی دارای وحدت اراده می باشد و وحدت اراده او در یک جبهه با "دمکرات های بورژوا ناظر بر اتحاد و تحکیم قدرت سیاسی در چارچوب "انقلاب دمکراتیک ملی" همراه با آنان پس از سرنگونی رژیم نیست". (رجوع کنید به قطعهنامه مربوط به جبهه دمکراتیک و ضدامپریالیستی راه کارگر شماره ۳۵) بلکه نهایت درجه فداکاری و گذشت (!!!) راه کارگر در این جا خود را نشان می دهد. او با ادعای نمایندگی طبقه کارگر به قول خود با دمکرات های بورژوا برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی وارد یک ائتلاف جبهه ای می شود و همه نیروی خود را در خدمت این جبهه قرار می دهد. ولی همین که جبهه به هدف خویش نائل گردید و قدرت سیاسی از دست رژیم جمهوری اسلامی خارج شد، راه کارگر خود را کنار می کشد و قدرت سیاسی به دست آمده را با سخاوت مندی تمام به نیروهای مؤتلفه خویش در جبهه یعنی به دمکرات های بورژوا می سپارد! آیا بر این اساس راه کارگر جز جاده صاف کن بورژوازی نقش دیگری نیز می تواند داشته باشد؟

در همه جا وقتی یک نیروی سیاسی برنامه ای به جنبش ارائه می دهد و در جهت تحقق آن تلاش می کند، از آن جهت به این مبارزه دست می زند که برنامه مزبور را در جهت تأمین منافع طبقه ای که خود را نماینده آن می داند، تلقی می نماید و از این رو تمام هم خود را معطوف تحقق و اجرای مفاد آن برنامه قرار می دهد. ولی در این جا، در سخنان فوق الذکر، راه کارگر چنین جلوه می دهد که برعکس، مسئله او تحقق برنامه حداقل خویش در انقلاب دمکراتیک این "آغاز یک انقلاب خلقی" نیست، بلکه او گویا صرفا وظیفه به ثمر رساندن "انقلاب دمکراتیک ملی" را برای "دمکرات های بورژوا" به عهده داشته است، وگرنه می بایست حداقل مشخص کند که ارگان دولتی پس از سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی به دست چه کسانی خواهد افتاد و چه تضمینی برای تحقق برنامه حداقل وی توسط ارگان دولتی جایگزین وجود دارد. راه کارگر فقط به شرایط دمکراتیک بعد از سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی می اندیشد و آنقدر به برقراری یک دمکراسی بورژوازی پس از سرنگونی رژیم اطمینان دارد که پیشاپیش به خاطر این که مفاد او آزادی های سیاسی به دست آمده اکتفاء و در دمکراسی بورژوازی درجا زند، انقلاب مورد نظرش را با همه دستاوردهای فرضی اش دودستی تقدیم بورژوازی می کند.

اما پس از گذشت این مرحله از انقلاب (ببخشید، پس از گذشت این "آغاز یک انقلاب خلقی") از آن جا که راه کارگر گفته است خواهان "انقلاب پیگیر و گذار بی وقفه از انقلاب دمکراتیک به انقلاب سوسیالیستی" می باشد، او دوره ای که "شرایط گذار بی وقفه به سوسیالیسم" برای وی فراهم نماید را از سر خواهد گذراند. برنامه انتقالی راه کارگر- حاوی مطالباتی فراتر از چارچوب بورژوازی- همان طور که خود وی تأکید کرده است "ناظر بر همین دوره گذار" است. پس انقلاب دمکراتیک راه کارگر خود دارای دو فاز است. در فاز اول یک انقلاب دمکراتیک ملی به وقوع می پیوندد. رژیم جمهوری اسلامی سرنگون و شرایط دمکراتیک بر جامعه حاکم می گردد. در فاز دوم نوبت چنان انقلاب دمکراتیکی می رسد که باید "جمهوری دمکراتیک کارگران و زحمت کشان شهر و روستا" را متحقق سازد و در این زمینه نیز تأکید شده که: "سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) که هدف خود را استقرار آن چنان نظام سیاسی قرار داده است که شرایط گذار بی وقفه به سوسیالیسم، تأمین حقوق سیاسی و اجتماعی مردم و پیشرفت همه کشور را تسهیل و تضمین کند؛ برای تحقق جمهوری دمکراتیک کارگران و زحمت کشان شهر و روستا می کند." بنابراین مسئله انقلابی که باید "جمهوری دمکراتیک کارگران و زحمت کشان شهر و روستا" را متحقق سازد، پس از سپری شدن دوران فاز اول مطرح خواهد شد. ولی تا آن موقع و امروز "مسئله مقدم" سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی با تحقق برنامه حداقل راه کارگر است و "پیکار برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و دمکراسی سیاسی نقطه شروع مبارزه برای این جمهوری را تشکیل می دهد".

چنین است که راه کارگر در حالی که در شرایط کنونی انقلاب ایران را بدون مرحله قلمداد می کند، در سیستم نظریش مجموعاً سه مرحله برای انقلاب قائل می شود. اول انقلاب دمکراتیک ملی که راه کارگر در این چارچوب با "دمکرات های بورژوا" به اتحاد و تحکیم قدرت سیاسی نخواهد پرداخت. دوم یک انقلاب دمکراتیک دیگر که وی "جمهوری دمکراتیک کارگران و زحمت کشان شهر و روستا" را برپا خواهد ساخت و سوم مرحله انقلاب سوسیالیستی. حال اگر در نظر بگیریم که آن چه ضرورت های جامعه ما می طلبد یک انقلاب اجتماعی به مفهوم نابودی سیستم سرمایه داری وابسته می باشد، ولی راه کارگر در قبال این ضرورت مدام به لزوم فراتر رفتن از چارچوب بورژوائی تأکید می ورزد، می توانیم دریابیم که سه مرحله ای کردن مرحله انقلاب از طرف راه کارگر صرفاً یک توجیه نظری برای لاپوشانی بی اعتقادی او به ضرورت انقلاب در ایران می باشد.

طرح عدم آمادگی شرایط برای یک انقلاب اجتماعی و محول کردن آن به آینده ای دور و در عین حال تجویز نسخه های رفرمیستی برای شرایط فعلی انقلاب، تاکتیک شناخته شده ایست که همواره توسط همپالگی های راه کارگر یعنی توده ای ها اتخاذ شده و راه کارگر باید بداند که به این ترتیب ابداع جدیدی از طرف او صورت نمی گیرد و پیش کسوتی در این مورد با حزب توده است. و اما در دنباله مطلب در مورد ایجاد شرایط دمکراتیک و آزادی های سیاسی پس از سرنگونی جمهوری اسلامی که راه کارگر قول داده است در آن شرایط درجا زده و به آن آزادی ها اکتفاء نخواهد کرد، باید گفت جای چندان نگرانی نیست. خیالتان راحت باشد که تحت برنامه حداقل شما که در آن بورژوازی وابسته از هرگونه گزند محفوظ بوده و مسئله قطع نفوذ امپریالیسم از ایران مطرح نیست، هیچ شرایط دمکراتیکی به وجود نخواهد آمد. چرا که اختناق و دیکتاتوری در جامعه ما ناشی از حاکمیت امپریالیستی است و تا زمانی که سیستم سرمایه داری وابسته در جامعه ما برقرار است، حاکمیت امپریالیستی پابرجا بوده و در نتیجه اختناق گریزناپذیر و دمکراسی برای توده ها غیرممکن خواهد بود. ولی راه کارگر بیش از آن در توهم به سر می برد که بتواند متوجه این حقیقت گردد و اگر چه پند می دهد که نباید "به خاطر جلب عناصر و جریانات لیبرال و طرفداران دروغین دمکراسی از طرح قاطع و صریح شعارهای دمکراتیک خودداری" (۸) کرد، ولی خود حتی المقذور از طرح قاطع و صریح شعارهای دمکراتیک خودداری نموده و با کوته نظری طرح شعارهای رادیکال و انقلابی در جنبش و طرح مطالبات دمکراتیک کارگران و زحمت کشان شهر و روستا را در یک برنامه انقلابی رنگ و لعاب سوسیالیستی دادن به جنبش بورژوا-دمکراتیک می نامد.

اکنون با پی بردن به نظر راه کارگر در مورد انقلاب ایران، می توانیم برخی از خصوصیات که وی برای جبهه مورد نظرش در نظر گرفته است را بهتر بشناسیم.

مسئله جالب توجه و یا بهتر است بگوئیم مسئله عجیبی که در این زمینه مطرح شده این است که گویا جبهه باید فقط کار سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی را انجام دهد و "توافق روی مشخصات نظام سیاسی جایگزین نمی تواند مبنای جبهه دمکراتیک-ضدامپریالیستی باشد". یعنی راه کارگر از نیروهای سیاسی مختلف می خواهد که بدون آن که هدف مشترکی از سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی داشته باشند، به مبارزه مشترکی دست بزنند. آیا چنین چیزی عجیب نیست!!؟

البته دلیل طرح مسئله به این شکل از طرف راه کارگر معلوم است، ما دیدیم که برنامه وی برای جبهه برنامه ایست که از قرار باید یک انقلاب دمکراتیک ملی را متحقق سازد. در حالی که او مدعی دفاع از منافع کارگران و تهیدستان شهر و روستا است و لذا نمی تواند آشکارا شرایط دمکراسی بورژوائی پس از سرنگونی رژیم (بگذریم از این که تصور چنین دمکراسی نی در جامعه ما نابجاست) را کعبه آمال خود معرفی کند. پس پیشاپیش دست آوردهای فرضی انقلاب دمکراتیک ملی را به متحدین خویش یعنی "دمکرات های بورژوا" می سپارد و مطرح می کند که حاضر به "ایجاد و تحکیم قدرت سیاسی همراه با آنان پس از سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی نیست". به واقع آن چه راه کارگر نقدا خواستار آنست حفظ سیستم سرمایه داری موجود و در عین حال دستیابی به دمکراسی بورژوائی است و برای لاپوشانی همین موضوع است که اساساً در ائتلاف با نیروهای سیاسی مختلف نمی خواهد وارد بحث "مشخصات نظام سیاسی جایگزین" گردد. وارد شدن به این بحث و وادار کردن راه کارگر به این که مشخصات نظام سیاسی مورد نظر خویش را پس از سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی بیان نماید، باعث می گردد که او نتواند در پشت عبارات "انقلاب پیگیر و گذار بی وقفه" و از این قبیل عبارات، چهره واقعی خود را پنهان سازد و چنان بحثی مشت او را تماماً باز خواهد کرد.

ولی راه کارگر برای این سخن خود که "توافق روی مشخصات نظام سیاسی جایگزین نمی تواند مبنای جبهه دمکراتیک و ضدامپریالیستی باشد" توجیهاتی عرضه می کند. از جمله این که گویا چنان توافقی "عملاً قابل حصول نیست" و عنوان می کند که "نقطه اشتراک درباره دمکراسی و براندازی رژیم جمهوری اسلامی معلوم نیست در فردای سرنگونی این رژیم حفظ شود...".

نقطه اشتراک درباره دمکراسی و براندازی رژیم اسلامی گویا عملاً قابل حصول است، ولی توافق بر سر نظام سیاسی جایگزین عملاً قابل حصول نیست. چرا؟ قبل از این که پاسخ این "چرا" را از راه کارگر جویا شویم، ببینیم آیا اساساً چنین چیزی در واقعیت امر ممکن است!؟

ظاهراً راه کارگر به لحاظ اصولی نباید منکر این امر باشد که برای هر یک از نیروهای خواهان براندازی رژیم جمهوری اسلامی و کسب دمکراسی می باشند، ماهیت رژیم سیاسی جایگزین و چگونگی دمکراسی مورد نظر، امر معلوم و مشخصی است و در هر حال هر یک از آن نیروها خواهان کسب قدرت سیاسی به خاطر تأمین منافع این یا آن

طبقه و استقرار دُمکراسی به نفع طبقه یا طبقات معینی در جامعه می باشند و اگر غیر از این باشد، باید نتیجه گرفت که راه کارگر برای مبارزه نیروها "هدف" فائل نیست. امر مضحکی که صرفا موجب تمسخر است. ولی اگر هدف هر یک از نیروها از براندازی رژیم جمهوری اسلامی مشخص است و آن ها می دانند که به خاطر استقرار کدام دُمکراسی و به نفع کدام طبقه یا طبقات اجتماعی به مبارزه برخاسته اند، پس بی شک دو یا چند گروه از آن ها که به واقع منافع افشار و طبقات معینی را در جامعه نمایندگی می کنند، با توجه به وجود منافع و خواست های اجتماعی مشترک فیمابین آن افشار و طبقات می توانند در مورد "مشخصات نظام سیاسی جایگزین" به توافق برسند و این امر نه فقط عملا غیرقابل حصول نیست، بلکه اشتراک منافع معین بین افشار و طبقات اجتماعی مشخص و ضرورت تأمین این منافع توافق نیروهای سیاسی مدافع آن افشار و طبقات را بر روی "نظام سیاسی جایگزین" الزام آور می سازد. وانگهی این چگونه ممکن است که نیروهای سیاسی به عنوان نیروهای آگاه افشار و طبقات اجتماعی در مورد امر سرنگونی رژیم با یکدیگر متحد شوند، بدون آن که هدف "اثباتی" (۹) این اتحاد برای آنان روشن و مشخص بوده باشد. چرا که مبارزه برای سرنگونی رژیم هدف اثباتی نیست، بلکه هدف اثباتی استقرار نظام سیاسی جایگزین می باشد که هر یک از نیروهای سیاسی تحقق خواست های خویش را در استقرار آن نظام جستجو می کنند.

وحدت اراده نیروهای مختلف در امر براندازی رژیم جمهوری اسلامی تنها زمانی مقدور است که آن ها دارای منافع واحدی در استقرار نظام سیاسی معینی باشند، والا اتحادی صورت نخواهد گرفت و در این صورت از "وحدت اراده" نیز سخنی نمی توان گفت. چرا که "وحدت منافع" ای وجود ندارد. دعوت به اتحاد، بدون تعیین هدف آن، بدون آن که معلوم باشد متحدین از مبارزه مشترک خود برعلیه دشمن مشترک (یعنی رژیم جمهوری اسلامی) چه هدف اثباتی مشترکی را تعقیب می کنند، از ابداعاتی است که فقط از راه کارگر ساخته بوده است. (۱۰)

اگر کسانی "برای هدف های اجتماعی واحدی مبارزه نمی کنند" پس برای چه در یک ائتلاف دُمکراتیک باید و با هم می توانند گرد آیند. طرح این موضوع که "کمونیست ها برای نابودی نظام سرمایه داری می جنگند و از این رو در ساختن سوسیالیسم و قدرت دولتی کارگران و زحمت کشان نمی توانند به سیستم نمایندگی بورژوائی تکیه کنند، نیروهای بورژوا- دمکرات نهادهای نمایندگی پارلمانی را عالی ترین نظام سیاسی دُمکراتیک تلقی می کنند" و نتیجه گیری از آن که گویا "همه آن هائی که در یک ائتلاف گرد می آیند ... برای هدف های اجتماعی واحدی مبارزه نمی کنند" تنها بیانگر بیگانگی راه کارگر از ابتدائی ترین اصول مارکسیسم و عجز او در درک مسائل بدیهی اجتماعی است. آیا راه کارگر هیچ جا در تاریخ، دولت واحدی از کارگران و دهقانان و نیروهای اجتماعی دیگر سراغ ندارد که آن چه را که او معضلی می نامد که مانع از توافق آن ها برای استقرار یک نظام سیاسی مشخصی می گردد، حل و عملا بر روی نظام سیاسی معینی به توافق رسیده باشند؟ و به راستی "جمهوری دُمکراتیک کارگران و زحمت کشان شهر و روستا" ی راه کارگر چگونه ممکن خواهد شد؟! ... واقعیت این است که در این جا قبل از این که مشکل بر سر شکل نظام سیاسی جایگزین باشد، بر سر عدم فهم آن هدف های اجتماعی واحدی است که در مرحله ای از انقلاب نیروهای اجتماعی مختلف به مبارزه مشترک برای تحقق آن اهداف دست می زنند. اگر طبقه کارگر برای سوسیالیسم و کمونیسم می جنگد، تحت الزامات عینی شرایط اجتماعی مشخص ممکن است مجبور شود برای رسیدن به این هدف، تحقق هدفی دیگر، هدف مشترکی با نیروهای انقلابی و مترقی جامعه را در دستور کار خود قرار دهد. رسیدن به این هدف مشترک در حالی که موجب تحقق منافع طبقاتی متحدین طبقه کارگر می گردد، خود او را نیز در رسیدن به هدف خاص او یعنی سوسیالیسم و کمونیسم نزدیک تر می سازد. بر این اساس طبقه کارگر در جامعه ما در مرحله انقلاب دُمکراتیک نوین می تواند با رهبری خویش دولت واحدی را با متحدین خود تشکیل دهد و نه فقط در مورد اصلی ترین خصوصیات این دولت، بلکه در مورد شکل آن نیز با آن ها به توافق برسد، چرا که مبارزه آن ها در این مرحله از انقلاب برای هدف های اجتماعی واحد موجب ائتلاف آن ها در این مبارزه می گردد.

راه کارگر در مورد حفظ شدن ائتلاف نیروها پس از سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی اظهار تردید کرده و می نویسد: "مثلا بعید است که همه نیروهائی که امروز برای دُمکراسی ائتلاف می کنند، حاضر باشند در گرماگرم انقلاب از جنبش کنترل تولید طبقه کارگر و جنبش مصادره انقلابی تهیدستان شهر و روستا حمایت کنند. جنبش کنترل تولید و مصادره از دُمکراسی سیاسی فراتر خواهد رفت و دُمکراسی اجتماعی را خواهد طلبید."

از این جملات اولاً معلوم می شود که منظور راه کارگر از ائتلاف برای دُمکراسی حصول نوعی از دُمکراسی است که وی آن را "دُمکراسی سیاسی" می نامد که مفهوم آن هر چه باشد در آن نه "جنبش کنترل تولید طبقه کارگر" مطرح است و نه جایی برای "مصادره انقلابی تهیدستان شهر و روستا" وجود دارد. و ثانیاً اگر قرار است "جنبش کنترل تولید طبقه کارگر" و "مصادره انقلابی تهیدستان شهر و روستا" در گرماگرم انقلاب به عنوان مسائل جدی در جنبش مطرح شوند، می توان نتیجه گرفت که این مسائل ریشه در ضروریات عینی شرایط اقتصادی و اجتماعی دارند. بنابراین راه کارگر باید پاسخ دهد که اساساً چرا وظیفه پاسخگویی به این ضروریات را برای نیروهای مؤتلفه در "جبهه" قائل نیست؟ و چرا این مسائل را در برنامه ائتلاف جای نمی دهد؟ در واقع تردید راه کارگر در حفظ ائتلاف مورد بحث در گرماگرم انقلاب از آن جا ناشی می شود که اساساً در این جا، پای یک ائتلاف اصولی در میان نیست، بلکه ائتلافی در مغایرت با روند رشد و تکامل جامعه مطرح شده است. در حالی که اگر پیشاپیش بر روی آن دُمکراسی ای که انجام اقدامات فوق الذکر را جایز می شمارد توافق به عمل آید و این نقطه اشتراک نیروهای مؤتلفه قرار گیرد، دیگر اظهار نگرانی در حفظ ائتلاف به خاطر مطرح شدن آن مسائل در گرماگرم انقلاب بی مورد است.

البته این که در جریان رشد انقلاب ممکن است در ائتلاف های سیاسی تغییر ایجاد شود، امری مُحرز است و این امر نیز که طبقاتی که در یک مرحله از انقلاب در کنار هم قرار گرفته اند، الزاماً در مرحله بعدی انقلاب در کنار هم نخواهند بود و ترکیب نیروهای انقلاب در جریان انقلاب دستخوش تغییراتی می گردد، تردید ناپذیر می باشد. ولی این

ها هرگز دلیل بر زیرپا گذاشتن اصول برنامه ای پرولتاریا و تن دادن به سازشکاری به بهانه حفظ ائتلاف نیستند و از این رو واقعیت فوق نمی تواند توجیه گر عدول راه کارگر از اصول برنامه ای پرولتاریا در این مرحله از انقلاب و سازشکاری های وی در این زمینه باشد.

راه کارگر می توانست منظور خود را با صراحت بیشتری مطرح نماید و بگوید که او روی اتحاد با آن نیروهای سیاسی حساب می کند که حتی صرف طرح مثلا "مصادره انقلابی تهیدستان شهر و روستا" باعث رمیدن آن ها می گردد و راه کارگر که نمی خواهد با "رنگ ولعاب کاذب سوسیالیستی دادن به جنبش بورژوا- دمکراتیک" موجبات رنجش آنان را فراهم آورد، به "دمکراسی سیاسی" بسنده می کند. ولی در حال راه کارگر حساب می کند که با صراحت گفتار نباید امکان فریب کارگران و "تهیدستان شهر و روستا" که به وجود آنان در جبهه نیازمند است را از دست بدهد.

راه کارگر بر مبنای این حرف که "در تاکتیک جبهه دمکراتیک- ضدامپریالیستی مبنای حرکت بر یک پلاتفرم انقلابی- دمکراتیک گذاشته می شود و نه بر ترکیب نیروها" که در جای خود حرف درستی است، پذیرش به اصطلاح "بورژوازی لیبرال" را در جبهه مجاز می شمارد و در جای دیگر مطرح می کند که نیروهای سیاسی نی که در گذشته با دو رژیم (رژیم شاه و رژیم جمهوری اسلامی) عملا همکاری کرده اند نیز مشروط بر آن که از اعمال خیانت بار خود "انتقاد علنی" (۱۱) نمایند، می توانند در جبهه واحد شرکت کنند. ولی به واقع این ها فقط تأکیدات مکرر است. والا در برنامه راه کارگر برای "جبهه واحد" با توجه به فرمیسم او همه شرایط لازم برای شرکت حتی "بورژوازی لیبرال" که از نظر راه کارگر "نیروی ذخیره ضدانقلاب" قلمداد می شود نیز فراهم است و اساسا راه کارگر برای ائتلاف با چنین نیروهائی است که بحث جبهه را مطرح ساخته و از ضرورت تشکیل آن سخن می گوید. او با تئوری پردازی های فرمیستی در این مورد می کوشد تا زمینه نظری نزدیکی خود با ضدانقلابیونی چون نرزه و شریعتمداری و غیره را آماده سازد. براساس همین واقعیت هم برنامه جبهه مورد نظرش را چنان تنظیم نموده است که چنین "شاه مهره" هائی توانائی جولان در آن را داشته باشند. در هر حال اگر هدف و منظور نظر راه کارگر از تشکیل "جبهه" را نیز در نظر بگیریم، در می یابیم که یک نیروی انقلابی و جدی که از تشکیل جبهه نه یک بندوبست سیاسی، بلکه عمدتا تضمین وحدت طبقه کارگر با دهقانان و خرده بورژوازی شهری و اتحاد با نیروهای سیاسی مدافع منافع این طبقات را مد نظر دارد و هدفش تقویت ارتش پرولتاریا از طریق جذب نیروهای خرده بورژوائی جهت نابودی نظام موجود و قطع نفوذ امپریالیسم و بالنتیجه استقرار نظام دمکراتیک نوین می باشد، اساسا نمی تواند و نباید در جبهه مورد نظر راه کارگر شرکت نماید. چرا که "جبهه" راه کارگر به خاطر پیشبرد امر انقلاب دمکراتیک و ضدامپریالیستی (به مفهوم واقعی کلمات یعنی انقلابی که با خلع ید از بورژوازی وابسته و تأمین رهبری پرولتاری در انقلاب، نابودی سلطه امپریالیسم در ایران و ایجاد شرایط دمکراتیک به نفع کارگران و زحمت کشان را ضمانت نماید) تشکیل نمی شود. چرا که راه کارگر "جبهه" را به منظور تأمین وحدت طبقات انقلابی از طریق اتحاد آگاهانه نیروهای سیاسی مدافع آن طبقات که هر یک از قدرت تشکیلی برخوردار بوده باشند به نحوی که حضورشان در جبهه انعکاسی از حضور نیروهای طبقاتی در جبهه باشد، تشکیل نمی دهد و خود نیز ادعائی در این زمینه ندارد. او منظور خود را از پیش کشیدن شعار تشکیل جبهه در چند جمله به این نحو خلاصه می کند: "در شرایطی که رژیم ارتجاعی ولایت فقیه دچار بحران عمیق و همه جانبه گشته و جایگزین های بورژوائی مانند سلطنت طلبان و "شورای ملی مقاومت" نیز پیش از پیش در انتظار توده های مردم ایران بی آبرو گشته اند، ائتلافی از نیروهای دمکراتیک و ضدامپریالیست می تواند گام مؤثری در راستای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و گسترش هرچه وسیع تر آزادی های دمکراتیک و آغاز یک انقلاب حقیقتا خلقی باشد". ... بلی همه ضرورت های تشکیل یک جبهه دمکراتیک و ضدامپریالیستی برای راه کارگر در جملات فوق خلاصه شده است. اگر رژیم "ولایت فقیه" دچار بحران عمیق و همه جانبه نگشته بود و سلطنت طلبان و شورای ملی مقاومت نیز پیش از پیش در انتظار مردم بی آبرو نگشته بودند، ضرورتی برای تشکیل جبهه نبود. ولی اکنون ضروریست که جایگزینی به جای جایگزین هائی امثال سلطنت طلبان و شورای ملی مقاومت علم شود. پس راه کارگر آستین ها را بالا زده است که تحت عنوان تشکیل جبهه دمکراتیک و ضدامپریالیستی، جریانات سیاسی چندی را گرد هم آورد و به ضرورت "جایگزین" سازی در مقابل سلطنت طلبان و شورای ملی مقاومت پاسخ مثبت دهد.

البته عنوان پُرطمطراق این "جایگزین" یعنی جبهه دمکراتیک- ضدامپریالیستی به هیچ وجه نباید موجب اشتباه شود و ما گمان کنیم که در این جا بحث جبهه ای مطرح است که قصد دارد با بسیج هرچه وسیع تر نیروها، مبارزه همه جانبه ای را برعلیه دشمن پیش ببرد. در این صورت مثلا می بایست پرسیده می شد که شیوه اصلی مبارزه این جبهه چیست و آن جبهه در طی کدام پروسه مبارزاتی به اهداف خود خواهد رسید. در حالی که در مورد "جبهه" راه کارگر این به اصطلاح جایگزینی شورای ملی مقاومت و جایگزین "آلترناتیو" سلطنت طلبان جای طرح چنین بحثی نیست و یا حداقل، بار جدی پیشین را ندارد. اگر در مورد یک جبهه واقعی لازم بود ستوال شود که این کدام شکل مبارزه است که نیروهای تشکیل دهنده جبهه حول آن توانسته اند به وحدت جبهه ای دست یابند، چنین ستوالی نیز در این مورد از حدیث لازم برخوردار نیست، چرا که در این جا اساسا پای یک مبارزه جدی در میان نیست. مبارزه ای که این جایگزین قرار است انجام دهد منطقا نباید از حد مبارزه به اصطلاح جایگزین های مشابه ای که نتایج مبارزه تانگونی شان نیز روشن است فراتر رود و برای این منظور نیروهای تشکیل دهنده "جایگزین" "گذشت و انعطاف های مقتضی" را خواهند داشت و به این ترتیب می توانند پلاتفرم و اساسنامه ای را تصویب و "جبهه دمکراتیک و ضدامپریالیستی" مورد نظر را تشکیل دهند.

البته راه کارگر در زمینه بحث مربوط به شیوه مبارزه جبهه فراموش نکرده است که مطرح کند: "برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و دست یافتن به اهداف فوق باید از همه اشکال مبارزه استفاده شود، در عین حال لازم به تأکید است که سرنگونی این رژیم بدون مبارزه مسلحانه توده ای امکان ناپذیر است". ولی این جملات در صورتی که ضرورت ورود به این بحث وجود داشته باشد، به هیچ وجه پاسخگوی این موضوع که شیوه اصلی مبارزه جبهه چیست و ...

نمی باشد. اگر استفاده از همه اشکال مبارزه برای یک جبهه دمکراتیک و ضدامپریالیستی امری معلوم و در عین حال ضروری است، تعیین شیوه اصلی مبارزه برای جبهه نیز ضرورت حتمی دارد. چرا که در واقعیت امر همواره شیوه ای از مبارزه عمده است و یک مبارزه همه جانبه اساساً حول آن شیوه مبارزه پیش می رود. صرف ابراز اعتقاد به ضرورت مبارزه مسلحانه توده ای جهت سرنگونی رژیم کافی نیست تا بتوان مدعی تعیین راه و چگونگی سرنگونی رژیم بود، بلکه یک جریان سیاسی انقلابی باید معلوم کند که چه پروسه ای را و عمدتاً با تکیه به کدام شکل از مبارزه باید از سرگذراند تا بتواند پیش برنده یک مبارزه مسلحانه توده ای در جامعه باشد.

در خاتمه بی مناسبت نیست نظر مختصری به نقد راه کارگر از طرح پیشنهادی حزب دمکرات در رابطه با تشکیل "جبهه" بیافکنیم. راه کارگر در حالی که متذکر می شود که در طرح حزب دمکرات به مسئله انحلال ارتش و ارگان های سرکوب دولتی و تسلیح توده ای برخورد نشده است، برخورد این حزب به امر دمکراسی را مبهم و غیراصولی می نامد و با ذکر این مطلب که حزب دمکرات در برخورد به مسئله ملی شعار حق تعیین سرنوشت را به شعار فدرالیسم تنزل داده، از برخورد دوپهلوی و غیراصولی این حزب نسبت به خواست های دمکراتیک صحبت می کند.

اولاً در رابطه با برخورد خود راه کارگر نسبت به مسئله ارتش و دیگر ارگان های سرکوب دولتی باید توجه داشت که او از انحلال این ارگان ها و نه نابودی آن ها صحبت می کند و اگر در نظر بگیریم که در شرایط جامعه ما پیروزی انقلاب منوط به نابودی ارتش امپریالیستی است، می توانیم به درجه پوچی این اعتقاد که گویا ارتش با فرمانی منحل خواهد شد، پی ببریم. ثانیاً اگر در طرح حزب دمکرات نابودی و یا آن طور که راه کارگر می گوید انحلال ارتش در نظر گرفته نشده، پس دیگر هرگونه صحبتی از دمکراسی به نفع توده های میلیونی مردم فریبی بیش نیست. چرا که ارتش و دیگر ارگان های سرکوب دولتی ستون فقرات حاکمیت امپریالیستی را در ایران تشکیل می دهند و با وجود چنین حاکمیتی حتی تصور دمکراسی در جامعه بی جاست. ولی صرفنظر از این مسئله، راه کارگر در حالی که کاملاً متوجه برخورد غیردمکراتیک حزب دمکرات به مسائل جنبش و خواست او مبنی بر تحمیل شرایط دیکتاتوری جدیدی بر جامعه می باشد و در حالی که حتی متوجه است که حزب دمکرات در برخورد به مسئله ملی که ظاهراً مسئله محوری این حزب می باشد، چگونه حق تعیین سرنوشت خلق کرد را نادیده می گیرد، از برخورد قاطع به او احتراز نموده و با توهم پراکنی از این برخوردها به عنوان برخوردهای "مبهم"، "دوپهلوی" و "غیراصولی" نام می برد. ولی به واقع کجا حزب دمکرات وقتی حق مسلم خلق های ایران را زیرپا نهاده و حق تعیین سرنوشت برای آنان قائل نیست، به این خواست برخورد "دوپهلوی" کرده است؟! و ابهام در این که این حزب در عین عدم طرح خواست نابودی سیستم سرمایه داری وابسته و قائل نشدن حق حاکمیت برای توده های زحمت کش میلیونی بر "فدرالیسم" و یا "پلورالیسم" (۱۲) که جز واژه ای در توصیف اشکال حکومتی بورژوازی نیست، تأکید می ورزد در کجاست!؟

آیا واضح نیست که وقتی حزب دمکرات خواهان تشکیل جبهه ای از به اصطلاح "نیروهای اصیل ملی" و "جمهوری خواهان" می گردد و صراحتاً اعلام می کند که جز سلطنت طلبان، هر ایرانی دیگر(!!) می تواند در جبهه او شرکت نماید، قصد آن دارد که جانبانی نظیر مدنی و دیکتاتورهای چون بنی صدر و نزبه و غیره را در جبهه خود تطهیر نموده و راه نفوذ نیروهای منفور ضدخلقی را در جنبش خلق هموار سازد؟ و آیا ائتلاف با چنین "نیروهای اصیل ملی" و "جمهوری خواهان" (!!!) از نظر حزب دمکرات جز به معنی توافق روی برنامه ای است که نتیجه آن حاصلی جز تحمیل شرایط دیکتاتوری دیگری بر جامعه نمی تواند داشته باشد!؟

راه کارگر مجاز است بنابه ماهیت سازشکارانه خود به حزب دمکرات پند دهد که آنقدر به شرکت به اصطلاح نیروهای اصیل ملی و جمهوری خواهان تأکید نرزد و فقط برنامه خود را همانند راه کارگر طوری تنظیم نماید که مانع ورود چنان نیروهای بی "جبهه" نشود. ولی مجاز نیست برخوردهای سازشکارانه حزب دمکرات را در جنبش صرفاً برخوردهای "مبهم" و "دوپهلوی" بخواند و به این طریق عوام فریبی کرده و خاک بر چشم توده ها بپاشد و در همان حال همه این اعمال اپورتونیستی را با رنگ و لعاب کاذب سوسیالیستی مستور سازد.

زیرنویس ها:

۱- بدون شک امتناع حزب دمکرات از قبول یک آتش بس بی قید و شرط در جنگ فیما بین حزب و کومه له با توجه به نقش مخرب این جنگ در امر اتحاد نیروهای خلق، به خوبی بیانگر درجه واقعی بودن طرح تشکیل جبهه دمکراتیک و ضدامپریالیستی از طرف حزب دمکرات است. حدیث آن دیگران را هم از این مجمل می توان خواند!

۲- باید متذکر شویم که نابودی سلطه امپریالیسم و استقرار جمهوری دمکراتیک خلق آن حداقلی است که پرولتاریا در این مرحله از انقلاب خواستار آن است. جبهه می تواند هر فرمول دیگری را به جای جمهوری دمکراتیک خلق به عنوان هدف خود قید نماید، ولی محتوای این فرمول ضرورتاً باید دیکتاتوری دمکراتیک کارگران و دهقانان باشد.

در رابطه با قطع سلطه امپریالیسم باید توجه نمود که از آن جا که در کشور ما سلطه امپریالیستی از طریق رژیم های وابسته اعمال می گردد و برای نمونه هم اکنون جمهوری اسلامی اصلی ترین کانال نفوذ امپریالیسم در ایران می باشد، اگر به فرض هم اکنون شرایط تشکیل جبهه مهیا بود، جبهه مفروض می توانست سرنگونی رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی را هدف خود اعلام کند.

۳- در رابطه با برنامه جبهه ذکر نکته ای در این جا ضروری است. از آن جا که هر نیروئی باید بگوید که برای چه مبارزه می کند و چه اهدافی را در مقابل خود گذاشته است؟ پس داشتن برنامه برای هر نیروئی الزامی است. اما ممکن است برنامه جبهه با برنامه هر سازمان شرکت کننده در آن یکی نباشد و الزاما هم نیست و بدون شک برنامه جبهه می تواند از برنامه نیروهای شرکت کننده در آن چیزی کمتر یا بیشتر باشد. در نتیجه در شرایطی که همه ملزومات تشکیل جبهه- که در این مقاله مورد بررسی قرار گرفت- آماده باشد، ولی توازن قوای طبقاتی این امر را ممکن نسازد که برنامه جبهه تمام خطوط برنامه ای یک سازمان کمونیستی را منعکس سازد، شرکت این نیروی کمونیستی در جبهه به شرطی مجاز است که برنامه فوق، اصول برنامه ای او را نقض ننماید. و آنقدر دمکراتیک باشد که منافع کارگران و دهقانان و خرده بورژوازی شهر را در زمینه های مختلف تصدیق کرده، که تحت آن مبارزه طبقاتی قادر به رشد و گسترش باشد و از آن جا که یک جبهه دمکراتیک ضدامپریالیستی باید تأمین کننده وحدت اقشار و طبقات خلق باشد، در نتیجه برنامه جبهه به هیچ وجه نباید ناقص این اصل باشد.

۴- شکل اصلی مبارزه برای جبهه جهت تحقق اهداف و برنامه های خود ضرورتا باید مبارزه مسلحانه باشد. اما باید توجه داشت که در این جا شکل اصلی مبارزه جبهه مطرح است، والا با توجه به استقلال سیاسی- ایدئولوژیک و تشکیلاتی نیروهای تشکیل دهنده جبهه که بی شک در یک جبهه دمکراتیک و ضدامپریالیستی اصولا باید امر پذیرفته شده ای باشد، شکل اصلی مبارزه هر یک از نیروهای سیاسی توسط خود آنان تعیین می شود و ربطی به جبهه ندارد. در عین حال از آن جا که در جبهه باید به روی تمام نیروها، عناصر و شخصیت های دمکرات و ضدامپریالیست باز باشد. چه بسا نیروئی در حین قبول مبارزه مسلحانه به عنوان شیوه اصلی مبارزه جبهه، از توان لازم برای انجام آن برخوردار نباشد. لذا درست و اصولی نیست که علاوه بر شرط قبول مبارزه مسلحانه به مثابه شیوه اصلی مبارزه جبهه، مبادرت به این مبارزه را از طرف تمام نیروها و عناصر شرکت کننده در جبهه جزء شروط لازم برای عضویت در جبهه قید کنیم.

۵- اختلاف شدید فیما بین این نیروها را که به درگیری مسلحانه نیز انجامیده باید در این رابطه ذکر کرد.

۶- نقل قول ها در این مقاله تماما از شماره های ۲۵ و ۲۷ "راه کارگر" مقالات "نظری به طرح پیشنهادی حزب دمکرات درباره جبهه دمکراتیک- ضدامپریالیستی" و "قطعنامه درباره تاکتیک جبهه واحد دمکراتیک و ضدامپریالیستی" می باشد.

۷- "مقید کردن پلاتفرم دمکراتیک به مطالبات انتقالی معنائی جز رنگ و لعاب کاذب سوسیالیستی به جنبش دمکراتیک دادن نیست و... امروز مسئله مقدم سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی است" (راه کارگر شماره ۳۵).

۸- به راستی راه کارگر با توجه به همه افاضات فرمیستی اش به چه کسی می تواند پند دهد!؟

۹- البته این که راه کارگر این به اصطلاح پرچمدار مبارزه با "مشی جدا از توده چریکی" هنوز هم در سال ۶۶ از اعلام صریح یک هدف اثباتی گریزان است، امر عجیبی نیست. چرا که اپورتونیسیم ذاتی این سازمان جسارت این امر را به او نمی دهد که بخواهد صراحتا اعلام نماید. و تعجیبی هم نخواهد داشت اگر مدتی دیگر باز هم راه کارگر به انتقاد از خود بپردازد که: "چرا موفقیت نسبی؟" زیرا نشریه "راه کارگر" در چارچوب مضمون فعالیت خود- که به تبلیغ محدود شده بود- لی لی می کرد و به ندرت روی دویا راه می رفت. یعنی عمدتا به سیاست نفی تکیه داشت تا اثبات و می کوشید تا نفی را اثبات کند. اثبات کند که حکومت، خلقی نیست، انقلابی نیست، قادر به برآوردن اهداف انقلاب نیست، ضدامپریالیست نیست، ضدسرمایه نیست ... سعی می کرد اثبات کند که برنامه این حکومت، انقلابی نیست و نباید از آن حمایت کرد. اگر مردم انقلابی از نشریه ما می پرسیدند حکومت خلقی و انقلابی چه مشخصاتی دارد، کدام حکومت قادر است اهداف انقلاب را برآورد، برای مبارزه با امپریالیسم چه باید کرد، چرا باید ضدسلطه سرمایه بود که بتوان انقلابی بود... و سرانجام از کدام برنامه و از کدام حکومت باید حمایت کرد؟ پاسخ روشن و کافی نمی یافتند، اگر پاسخی بود، نظری بود و گذری، آن هم کلی و سر بسته، تبلیغ اثباتی در نشریه به تناسبی نبود که جانشین آن چه را که نفی می کند، عرضه دارد. {سازمان راه کارگر (کمیته خارج از کشور) آبان ۱۳۶۱} آیا وقت آن نرسیده است که راه کارگر از این لی لی کودکانه دست برداشته و به سیاست اثبات روی آورد؟ و با صراحت اعلام کند که در این مرحله از "کدام حکومت باید حمایت کرد". این حکومت از نظر او جز یک دمکراسی بورژوائی چیز دیگری نمی باشد که با شعارهای کاذب سوسیالیستی و انقلاب پیگیر و بی وقفه سعی در لاپوشانی واقعیت آن دارد. آیا برخوردهای کنونی راه کارگر باردیگر به روشنی واقعیت آن به اصطلاح انتقاد از خود را آشکار نمی سازد؟

۱۰- لنین آموزگار کبیر پرولتاریا در کتاب "دو تاکتیک سوسیال دمکراسی در انقلاب دمکراتیک" تأکید می کند که: "حزبی که هدف و منظور خود را سرنگون ساختن حکومت قرار داده است، ناگزیر باید در فکر این باشد که چگونه حکومتی را جایگزین حکومت قدیمی که باید سرنگون شود، بنماید". اما راه کارگر که به خوبی می داند پذیرش این آموزش لنین چه درسرهائی برایش به وجود خواهد آورد، با مسکوت گذاشتن ماهیت طبقاتی حکومت جایگزین برای به دست آوردن دل "لیبرال ها" و در هراس از رمیدن "بورژوازی ایران" بر "جبهه سرنگونی" اش تأکید نموده و به جنگ لنین می رود و سخاوت مندانه به وکالت از طرف طبقه کارگر و صدالبته به نفع بورژوازی وابسته به امپریالیسم، این دشمن اصلی کارگران، خواست های طبقه کارگر را تعدیل کرده و با حفات کامل تأکید بر تحقق خواست های برحق کارگران را رنگ و لعاب کاذب سوسیالیستی به جنبش دمکراتیک زدن می نامد.

۱۱- از نوع همان "انتقاد علنی" اکثریتی های کشتگری که موجب رضایت راه کارگری ها گشت و وسیله ای شد برای کوشش راه کارگر در تطهیر چهره این جانپان چکمه لیس درگاه جمهوری اسلامی ؛ امری که شرایط را برای حزب دمکرات آماده نمود تا با خائینی که بر روی خلق گرد تیغ کشیده بودند و توده ها را به قربانی شدن در مسلخ جنگ امپریالیستی ایران و عراق فرا می خواندند، برعلیه جنگ اعلامیه مشترک بدهد و آن ها را به عنوان یکی از نیروهای جبهه مورد نظرش قلمداد کند.

۱۲- آیا راه کارگر نمی داند که ترجمان عملی پلورالیزم حزب دمکرات مفهومی جز تشکیل جبهه با جنابت کارانی همچون مدنی که دستانشان تا مرفقی به خون خلق های ما آغشته است، ندارد. امری که پس از افشاء "قرض الحسنه" آقای مدنی از سوی CIA ، حزب دمکرات را در وضع ناراحت کننده ای قرار داد که جز سکوت چاره ای برایش نمانده است.

آیا راه کارگر نمی داند که براساس همین به اصطلاح "پلورالیزم" بود که حزب دمکرات می خواست با امثال بختیارها و هم اکنون شریعتمداری ها و نزیه ها تشکیل جبهه دهد. پس اگر راه کارگر همه این واقعیت ها را می داند، چرا سکوت کرده و با "مبهم" و "دوپهلو" خواندن پلورالیزم حزب دمکرات، قصد پوشاندن چهره ضددمکراتیک این حزب را دارد. آیا واقعیت جز این است که خود راه کارگر نیز به دنبال ائتلاف با نیروهائی چنین رسوا بوده و بحث جبهه را نیز در همین رابطه مطرح کرده است!!؟